

دیدگاهها

(۶)

گردآوری: پیروز دوانی

خرداد ۱۳۷۶

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

فهرست

- ۳..... پیام انتخابات
- ۹..... وظیفه ملی / جمعی از نیروهای ملی داخل کشور.....
- ۱۰..... متن کامل نامه تبریک آیت‌الله منتظری به سید محمد خاتمی.....
- ۱۲..... پیروزی بزرگ «چپ» در فرانسه / گزارش اختصاصی از «راه توده».....
- ۱۳..... اتحاد چپ‌های مذهبی و غیرمذهبی در جهان.....
- ۱۵..... صحنه اصلی مبارزه و وظیفه اساسی نیروهای دمکراتیک / نقل از «پشتاز».....
- ۱۶..... «دولت تأمین اجتماعی» از رؤیا تا واقعیت / الف - آذرننگ.....
- ۱۷..... ملاحظاتی در اسلام نوگرایان / علی میرفطروس.....
- ۱۹..... «چپ نو» کدام وظیفه ایدئولوژیک و سازمانی را دارد؟ / آدام شاف.....
- ۲۲..... اشعار / از کاوه.....
- ۲۳..... کارزار برای دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی را گسترش دهیم / منع از «پشتاز».....

پیام انتخابات

۱- هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ برگزار شد. این انتخابات در شرایط عدم وجود آزادیهای مناسب و کامل سیاسی و اجتماعی و فرهنگ در کشور، محروم بودن احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی مستقل مخالف حکومت از فعالیت آزادانه، نقض حقوق دموکراتیک و آزادیهای اساسی مردم، نبود امنیت اجتماعی و قضایی در کشور، لگدمال شدن حق مردم در مشارکت عمومی و تعیین سرنوشت خویش برگزار شد. برپایه در این انتخابات همچون انتخابات پیشین با وجود شرط اصلی اعتقاد و التزام به اسلام و ولایت مطلقه فقیه برای کاندیداهای ریاست جمهوری و نیز با وجود اختیارات شورای نگهبان در رد یا تأیید صلاحیت کاندیداهای، حق مردم در کاندید شدن و کاندیدا کردن، در انتخاب شدن و انتخاب کردن نقض گردید. در این انتخابات چند تن سخنگوی سرمایه و ارتجاع در شورای نگهبان با صلاحدید وزارت اطلاعات و دیگر نهادها از میان ۲۳۸ نفر که حاضر شده بودند حتی در چارچوب مورد قبول آنها کاندیدا شوند، فقط ۴ نفر را واجد صلاحیت برای کاندید شدن تشخیص دادند و بدینگونه دموکراسی و حقوق حقه مردم را به سخره گرفتند. حتی اگر صلاحیت همه آن کاندیداهای مستقل از حکومت نیز مورد تأیید قرار می گرفتند و وارد کارزار انتخاباتی می شدند، باز هم با وجود شرایط غیردموکراتیک حاکم بر انتخابات، چنین انتخاباتی نمی توانست آزاد و دموکراتیک ارزیابی شود. واقعیت غیرقابل انکار این است که انتخابات ریاست جمهوری یک انتخابات آزاد، دموکراتیک، عادلانه نبود. اما رذقت و اختلافات واقعی و جدی دو قطب نیرومند مجموعه حکومت در جریان انتخابات و حضور گسترده مردم در این انتخابات باعث شد تا در این انتخابات برخلاف انتخابات دوره های پیشین، جعل و تقلب در نوشتن و شمارش آراء، دزدیدن یا خرید و فروش آراء، جابجایی یا تخریب یا کاهش و افزایش صندوقهای اخذ رأی به چشم نخورد و از این لحاظ انتخاباتی سالم بود. اکثریت تعیین کننده مردم، با انگیزه معین سیاسی، ضمن آگاهی به غیردموکراتیک بودن این انتخابات، دو ضربه در همین انتخابات شرکت کردند. از ۳۳ میلیون ایرانی دارای حق رأی، ۲۹ میلیون نفر یعنی بیش از ۸۸ درصد افراد واجدین حق رأی در این دوره انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند. حکمرانان جمهوری اسلامی همیشه با دروغ پردازی و غوغایی و نمایشات مضحک، آمار تعداد شرکت کنندگان در کلیه انتخابات دوره های گذشته را به میزان بسیار زیادی بالاتر از حد واقعی آن اعلام می کردند اما حضور واقعی مردم در این دوره آنچنان گسترده بود که حتی ۷۰ درصد ست به آمار دروغ و غلو آمیز دوره قبلی انتخابات ریاست جمهوری، افزایش مشارکت را نشان می دهد. آقای خاتمی با رأی سنگین ۲۰ میلیون شهروند، یعنی ۶۹ درصد کل رأی دهندگان و ۶۰ درصد دارندگان حق رأی انتخاب شدند. درصد شرکت کنندگان و آرای رئیس جمهوری تاکنون نه تنها در ایران بلکه در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر کم سفته بوده است.

۲- بیش از ۸۸ درصد افراد و جنبین حق رأی در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری شرکت جستند و ۱۲ درصد از جمعیت واجد حق رأی در کشور، در انتخابات شرکت نکردند. باید تأکید کرد که عدم شرکت در انتخابات به معنای بی تفاوتی نسبت به سرنوشت خویش، بی تحرکی و انفعال و نشانه انزوا و قهر با جامعه و مردم نمی باشد. بلکه مشارکت مردم و نیروهای سیاسی در تعیین سرنوشت خویش می تواند به اشکال گوناگون صورت پذیرد. تحریم، عدم شرکت در انتخابات، شرکت در انتخابات و دادن رأی سفید، دادن رأی به نام کاندیدای رد صلاحیت شده یا هر فرد دیگری، دادن رأی به کاندیدای مورد نظر، از اشکال گوناگون دخالت فعال و مؤثر مردم و نیروهای سیاسی در تعیین سرنوشت خویش و جامعه است.

۳- در میان جمعیت ۱۲ درصدی که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکردند، سه طیف عمده را می توان تشخیص داد: الف) افراد منفعل، بی تحرک و بی تفاوتی که هیچگونه احساس مشارکتی در امور جامعه و توجهی به این نوع سبایل نداشتند و نقش خشی و حتی منفی در جلوگیری از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در جامعه ایفا می کنند.

ب) افراد و سازمانهایی که اعتقاد داشتند این انتخابات یک انتخابات آزاد و دموکراتیک و حتی انتخاباتی در چارچوب قانون اساسی کشور نیست، بلکه این انتخابات یک بازی است و نتیجه آن از قبل تعیین شده است و برای مردم و دیگر نیروهای سیاسی فراخوان صادر کردند که در انتخابات شرکت نکنند. به طور مثال یکی از احزاب چپ میهن در خارج از کشور در سرمقاله نشریه ارگان مرکزی خود (در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۶) نوشته که: «... برخوردارها و تشاهای میان جناحهای طرفدار رژیم ولایت فقیه تا حد و مرزی مجاز است که هیچگونه لطمه ای به سأل حفظ نظام ولایت فقیه و حاکمیت روحانیت وارد نیابد... برخوردار میان دو گروه اساسی حاکمیت درگیر در انتخابات، عمدتاً بر سر تصاحب قدرت اجرایی و برنامه های این دو گروه برای حفظ و تثبیت رژیم ولایت فقیه است. و در واقع حق انتخاب مردم در میان نامزدهای «خودی» تنها به برداشتهای گوناگون بر سر چگونگی حفظ و تثبیت رژیم ولایت فقیه محدود می شود... عمده ترین هدف این انتخابات از دیدگاه جناحهای حاکمیت و سران رژیم تأمین شرایط برای حفظ و ثبات بخشیدن به رژیم ولایت فقیه و موجه نشان دادن از طریق کشاندن اقتدار وسیع مردم به پای صندوقهای رأی است.» و در سرمقاله شماره بعدی این نشریه (در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۶) تأکید کرد که: «از ماهی قبل روشن بود که سران رژیم ولایت فقیه خواهان انتخاباتی هستند که به مبنای و سیاستهای عمده رژیم لطمه ای نزنند... گروهی در جامعه ما امروز به این بحث دامن می زنند که در شرایط کنونی می بایست از میان «بده» و «بدتر» «بده» را انتخاب کرد و منتظر فرصت دیگری برای تغییر «بده» بود. این نظر نافی این حقیقت است که تصمیم گیری درباره سیاستهای کلان قنناتی، سیاسی، اجتماعی رژیم در جری و توسط کسانی انجام می شود (هولی فقیه) مجمع تشخیص مصلحت و غیره... که تغییر ریاست جمهوری اثر چندانی بر آن نخواهد داشت... چاره درد در جری دیگری است. این توده ها هستند که می توانند سرنوشت آینده میهن را رقم بزنند. به همین دلیل انتخابات را تحریم کرده و از مردم حوسند در این انتخابات شرکت نکنند. یکی دیگر از سازمانهای چپ میهن در خارج از کشور در سرمقاله نشریه ارگان مرکزی خود (در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۶) گفت که: «واقعاً و جدی بودن کشاکش و رقابت به معنی نامعین بودن نتیجه انتخابات و با وجود شرایط متعزف مبارزه انتخاباتی برای

رقابت جناحها نیست... پست ریاست جمهوری آخرین حلقه در سلسله حلقه قدرت سیاسی است که جناح رسالت به چنگ خود در خواهد آورده و در سرفاله شماره بعدی همان نشریه (۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۶) تأکید کرد که: «... در رژیم فقها رأی مردم تعیین کننده نیست. این نظر فقهاست که پیش برنده است. در مجموع می توان گفت نتیجه انتخابات از قبل معلوم است. ممکن است انتخابات به دور دوم کشیده شود ولی به احتمال زیاد در دوره دوم این جناح با خسوت و وحشیگری بیشتر وارد میدان خواهد شد تا قدرت را انحصاراً به دست خود گیرد. جناح رسالت نخواهد گذاشت که خاتمی در انتخابات پیروز شود و در اعلامیه مورخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۶ خود از هم میهنان خواست از شرکت در انتخابات ضددمکراتیک ریاست جمهوری خودداری کند و به وظیفه تحمیلی مطلقاً ضددمکراتیک تن ندهد.

... بحران رژیم فقهاتی که پیوسته رو به تعمیق بیشتری است، تنها در شرایط انزوای آن، چه در نزد مردم کشور و چه در سطح بین المللی است که شتاب خواهد یافت و زمینه برای عقب نشینی ولایت قبه در برابر رأی و اراده آزاد مردم مساعدتر خواهد شد. با عدم شرکت در انتخابات حکومتی، به فضای ترور، توطئه و ارباب و سرکوب حاکم اعتراض کنیم، در برابر بکه تازی شورای نگهبان بر حق طبیعی خود در انتخابات آزادانه رئیس جمهوری بایستیم و... انزوای رژیم ولایت قبه را هرچه بیشتر به نمایش بگذاریم. یکی دیگر از سازمانهای چپ میهن در خارج از کشور در سرفاله نشریه ارگان مرکزی خود (در شماره ۱۴۲) نوشت که: «یک چیز روشن است. برای جناح حاکم داغ کردن تنور انتخابات در برابر هدف اصلی یعنی پیروزی قاطع در انتخابات، اهمیت ثانوی داشته و در صورت به خطر افتادن آن، کاربرد هر تمهید و اقدام برای جلوگیری از وقوع آن دور از انتظار نخواهد بود. و تأکید کرد که تنها با «افشای خیمه شب بازی انتخاباتی رژیم می توان به دمکراسی وفادار ماند. برخی نیروهای ملی داخل کشور تأکید کردند انحصارگران حاکم روی صحنه آوردن خیمه شب بازی دیگری را نیز عنوان هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری تدارک دیده ... و با زورمداری کوچکترین امکانی هم به تجلی اراده ملت برای رقم زدن سرنوشت میهن بلاکشیده خویش نمی دهند... (نیروهای ملی) هرگونه سهم گیری در این نمایش انتخابات را... گستن از صف مردم و آراستن بساط بکه تازی تلقی می کند و امیدوار است که داعیه داران آزادیخواهی از ارتکاب چنین خطای جبران ناپذیری پرهیز کنند... (نیروهای ملی) از همه زنان و مردان، از همه گروههای اجتماعی، ... (می خواهد) از چنین انتخابات قلابی ... کناره جویی کنند و یکبار دیگر به جمهوری اسلامی «نه» بگویند.»

انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که تحلیل ها و ارزیابی های این احزاب و سازمانها از شرایط سیاسی و اجتماعی کشور و درک آنها از ضرورت های جامعه و نیاز و خواسته های مردم و روحیات و میزان آمادگی مردم و پیشگویی های «حکیمانه» آنها کاملاً نادرست می باشد. معلوم شد که انتخابات یک بازی و نمایش و خیمه شب بازی نبود و نتیجه آن از قبل تعیین نشده بود، پست ریاست جمهوری به چنگ جناح حاکم نیفتاد، نظر فقها پیش برنده نبود، جناح حاکم نتوانست در مقابل داغ کردن تنور انتخابات به هدف اصلی خود یعنی پیروزی قاطع در انتخابات دست یابد، اکثریت ۸۸ درصدی مردم به شکل بسیار گسترده در انتخابات شرکت جستند، ولی شرکت گسترده مردم باعث موجه نشان دادن رژیم ولایت قبه نشد، اراده و خواست ملت به نحو خوبی تجلی یافت ولی این اراده و خواست در جهت تأیید و حفظ و تثبیت رژیم ولایت قبه نبود، بلکه برعکس غلبه نظام استبدادی ولایت قبهیی بود، مردم بدون کناره جویی از انتخابات به جمهوری اسلامی ولایت قبهیی «نه» گفتند. و ضمن شرکت در انتخابات، به دمکراسی و آزادی وفادار ماندند، و نیروهایی که در انتخابات شرکت کردند نه تنها از صف مردم جدا نشدند بلکه همراه و کنار آنها در این عرصه مهم شرکت داشتند و این احزاب و سازمانهای تحریم کننده بودند که از صف مردم جدا شدند. برخی از این احزاب و سازمانها در حالی که همچنان به مواضع و خط مشی خود قبل از برگزاری انتخابات معتقد و پای بند می باشند، در دوران پس از انتخابات، یا شرکت وسیع مردم در انتخابات را مثبت ارزیابی کرده اند یا شرکت گسترده توده های مردم در دادن رأی به خاتمی را «بیان تاریخی اراده قاطع توده های میلیونی در نفی رژیم ولایت قبه» دانسته اند. و حتی تأکید کرده اند که «توده های عظیم خلق... ضربه قاطعی را به گردانندگان رژیم ولایت قبه زدند و با رأی خود مخالفت آشکار و صریح خود را با ولایت قبه و سیاستهای ضد مردمی اش به روشنی اعلام کرده اند. رأی ۲۰ میلیونی مردم را می بایست در واقع به مثابه فریادومی علیه ادامه استبداد و رژیم ولایت قبه ارزیابی کرده و برخی دیگر از این نیروها تأکید کرده اند که رأی مردم به خاتمی، رأی «نه» به ولایت قبه، نظام جمهوری اسلامی و حکومت قتها است. اگر این احزاب و سازمانها از موضع خود در قبل از برگزاری انتخابات نتفاد و موضع جدید اتخاذ کرده بودند، مسئله ای نبود، اما اکثریت این سازمانها بدون تضاد از خط مشی و موضع خود در قبل از برگزاری انتخابات و ضمن اعتقاد و پای بندی به آن، به چنین تحلیلی از شرکت گسترده مردم و رأی آنها به خاتمی دست می زنند و در واقع دو تحلیل کاملاً متضاد، آن هم از موضع «بالا» ارائه می دهند. اگر درست است که عمده ترین هدف این انتخابات نمایشی، موجه نشان دادن رژیم ولایت قبه از طریق کشاندن افشار وسیع مردم به پای صندوقهای رأی است و شرکت مردم در این انتخابات باعث حفظ و ثبات رژیم ولایت قبه و طولانی شدن عمر استبداد در کشور می شود و هر یک از کاندیداهای موجود بر سر چگونگی حفظ و تثبیت ولایت قبه اختلاف دارند و انتخاب مردم فقط در این چارچوب محدود می شود و از این رو تنها با تحریم و عدم شرکت در این انتخابات می توان به جمهوری اسلامی «نه» گفت و به دمکراسی وفادار ماند، دیگر چگونه و با چه معیاری می توان گفت که مردم با شرکت در این انتخابات و با رأی دادن به کاندیدی «خودی» جناحی از همین حکومت قتها، نه تنها رژیم ولایت قبه را موجه نشان ندادند و خواستار حفظ و ثبات این رژیم نبودند بلکه به نظام جمهوری اسلامی و حکومت قتها و رژیم ولایت قبه «نه» گفتند این موضع گیری های ناهماهنگ و غیر منجم و ضعیف تنها می تواند نشانه آشفتگی و درهم ریختگی فکری، ندانم کاری سیاسی، سطح نازل فرهنگ دمکراتیک درون سازمانی در پذیرش اشتباه و تضاد، و ابورتونیم ریشه دار درون این سازمانها باشد.

ج - افراد و سازمانهایی که اعتقاد داشتند بین انتخابات در شرایط عدم وجود کامل آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، نقض حقوق اساسی دمکراتیک مردم، فقدان امنیت قضایی و اجتماعی و با وجود شرایط غیردمکراتیک برای کاندیدا شدن افراد و اختیارات شورای نگهبان در رد یا تأیید صلاحیت کاندیدها، حق و آزادی مردم در انتخاب شدن و انتخاب کردن نقض می شود و تأکید نمودند که این انتخابات نه تنها انتخابات آزاد، دمکراتیک و منکی به رأی آزادانه مردم نیست بلکه حتی انتخاباتی در چارچوب قانون اساسی پرتنقض کنونی نمی باشد و از این رو اعلام کردند که در این انتخابات شرکت نخواهند کرد و به انتخابات «نه» می گویند و با عدم شرکت در این انتخابات به حکومت استبدادی دینی جمهوری اسلامی نیز «نه» می گویند. اما با درک صحیح از شرایط سیاسی و اجتماعی کشور و ماهیت و مضمون اختلافات واقعی و جدی جناحهای درون و بیرون حکومت، از یک سو تأکید داشتند که این انتخابات بازی و نمایشی نیست و نتیجه آن از قبل تعیین نشده است و حتی از دو هفته الی ۱۰ روز قبل از موعد برگزاری انتخابات با تکیه بر اخبار و اطلاعات و آمار موثق اعتقاد داشتند که کاندیدهای اصلی جناح راست افراطی و مافوق ارتجاع و بازار با اختلاف زیادی بازنده خواهد بود و به دلیل حضور وسیع و گسترده مردم و نیز قدرت و نفوذ جناح دیگر رقیب در ارگانها و نهادهای

گوناگون حکومت و اختلاف آرای زیاد میان دو کاندیدای رقیب اصلی، امکان تقلب و جعل در انتخابات که می تواند به یک فاجعه در کشور و حتی درون حاکمیت منجر شود، کمتر از یک درصد است و از سوی دیگر نیز اعتقاد داشتند که نتیجه این اختلافات و درگیریهای درون حکومت تا حد معینی نقش مهم و قاطعی در بسته تر شدن یا باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی کشور خواهد شد و از این رو شعار «تحریم انتخابات» سر ندادند، شرکت در انتخابات را عملی مذموم و منفی و قابل سرزنش و محکوم کردنی ندانستند و آن را عملی به سود حکومت و در جهت موجه نشان دادن رژیم نشمردند و هیچ حکم و فرمان، فراخوان، توصیه و رهنمودی برای مردم یا دیگر نیروهای سیاسی میهن مبنی بر عدم شرکت آنها در انتخابات صادر نکردند و در نقش قیم مردم ظاهر نشدند.

ظاهراً برخی از این جریانهای سیاسی، صرفاً به دلیل حفظ وحدت درونی خود و همچنین هماهنگی و تأمین وحدت عمل با اکثریت کامل نیروهای مخالف رژیم در خارج از کشور، سیاست عدم شرکت در انتخابات را پیش گرفتند ولی به آن باور نداشتند علاوه بر آن ظاهراً علی رغم آن که برخی از این نیروها رسماً اعلام نمودند که در انتخابات شرکت نمی کنند، اما به دلیل تحکیم فرهنگ و روحیه دموکراتیک درون سازمان خود و حفظ ارزشهای دموکراسی برای جلوگیری از تحمیل سیاستها و خطمشی رهبری به اعضا، دست آن عده از اعضای خود را که به شرکت در انتخابات اعتقاد داشتند را نیستند و آنها را مقید به رعایت سیاست عدم شرکت در انتخابات نکردند. از این رو حتی بسیاری از اعضای این سازمانها به عنوان کمک به باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور و کسب دستاوردهایی در این یا آن عرصه و به عقب راندن ارتجاع حاکم از این یا آن سنگر، توانستند با تبلیغ و سازماندهی، تعداد زیادی از اقلات گوناگون مردم را برای شرکت در انتخابات و دادن رأی به خاتمی بسیج کنند.

۳- در جریان انتخابات ریاست جمهوری، تعدادی از افراد ملی و مذهبی مستقل از حاکمیت، کاندیدای ریاست جمهوری شدند. که شورای نگهبان در اقدامی ضد دموکراتیک صلاحیت کلیه آنها را رد کرد و آنها را از میدان مبارزات انتخاباتی بیرون کرد.

- متأسفانه این نیروها نتوانستند در مرحله ای مهم و ارزشمند و تحول ساز در رابطه با چگونگی اعتراض به اقدامات ضد دموکراتیک حاکمیت، چگونگی توصیه و پیشنهاد یا رهنمود خود به هوادارانشان و توده مردم و دیگر نیروهای سیاسی میهن، به موضع واحد و مشترکی دست یابند و یک عمل سیاسی متحد و بسیج کننده ای را سازمان دهند. بلکه هر کدام منفرداً، به عنوان افراد یا جریانهایی «در خود» و غیر ملموس و بدون پیوند ارگانیک و سازمان گرایانه با توده مردم، و با رهنمودهایی متفاوت برای مردم و جوانان علاقمند، در صحنه انتخابات حاضر شدند و نتوانستند از این موقعیت ارزشمند به عنوان یک سکوی پرش برای کسب پایگاهی مهم در قلب و خرد مردم بهره گیرند. برعکس تفرقه و پراکندگی میان آنها و عدم انجام یک عمل سیاسی واحد و مشترک و عدم اتخاذ یک موضع و رهنمود واحد از سوی آنها، باعث شد تا مردم و جوانان و حتی دیگر نیروهای سیاسی میهن، آنها را ضعیف، ناپیگیر، غیر منسجم، بی برنامه و متزلزل ارزیابی کنند. در میان این نیروها، سه طیف عمده وجود داشت:

الف) - دو نفر از کاندیداهای رد صلاحیت شده به همراه برخی از افراد مستقل ملی و مذهبی دیگر طی بیانیه ای اعلام کردند که «در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می کنیم تا با ریختن رأی اعتراض در صندوقها، اعتراض خود را به چگونگی برگزاری انتخابات و عملکرد شورای نگهبان و تضییع حقوق و آزادیهای اساسی ملت به طور قانونی اعلام داریم... ما رأی اعتراض «سفید» در صندوقها می ریزیم... مردم می توانند با حضور در مراکز رأی گیری و دادن رأی سفید اعتراض خود را به عملکرد یک جانبه شورای نگهبان اعلام نمایند». این سیاست برای مردم و دیگر نیروهای سیاسی میهن قابل درک و هضم نبود. زیرا اگر قرار است در انتخابات شرکت کرد و تعداد رأی ریخته شده در صندوقها را بالا برد، دیگر چرا باید رأی بی اثر وی بی پشتوانه و فاقد حقوق قانونی مانند رأی سفید داد و نتوان با رأی خود بر نتیجه انتخابات تأثیر گذاشت؟ بنا به آمار رسمی ارائه شده، تعداد کل آرای باطله ریخته شده به صندوقهای رأی گیری در سراسر ایران ۲۵۰ هزار رأی (کمتر از یک درصد) و در شهرستان تهران فقط ۴۰ هزار رأی بوده است. بدیهی است که «رأی سفید» بخشی از مجموعه آرای باطله محسوب می شود. اما حتی اگر در یک محاسبه غیر واقعی و غلو آمیز، تعداد کل آرای باطله ریخته شده در صندوقهای رأی گیری را، «رأی سفید» به حساب بیاوریم و در یک ارزیابی غیر واقعی تصور کنیم که تمامی این آرای باطله یا آرای سفید با رهنمود و توصیه این عده از افراد ملی و مذهبی کشور به صندوقهای رأی گیری ریخته شده است، باز هم این مطلب نشان دهنده وزن و قدرت و پشتوانه اجتماعی بسیار پایین مجموعه این افراد و گروهها در جامعه و حتی در تهران که عمده نیرو و امکانات خود را فعالانه تر بسیج کرده اند، می باشد و این نیروها با وجود بیش از چند دهه سابقه فعالیت سیاسی - تشکیلاتی علنی در دو نظام گذشته و کنونی نتوانسته اند به وزنه قابل محاسبه ای در جامعه تبدیل شوند.

ب) - یکی از کاندیداهای مذهبی مستقل رد صلاحیت شده به همراه دیگر یاران سیاسی - سازمانی اش، در بیانیه ای رسماً از مردم دعوت نمودند که با «شرکت در مبارزات انتخاباتی موجب ناکامی جناح انحصار طلب و توفیق برنامه هایی گردند که متضمن تأمین حقوق اساسی مردم، توسعه سیاسی و ارتقاء فرهنگی می باشد» اما این نیروها هیچگاه رسماً نظر مشخصی ابراز نکرده اند که مقابله با انحصار طلبی از طریق رأی دادن به آقای خاتمی امکان پذیر است یا مثلاً از طریق رأی اعتراضی سفید دادن؟ و اگر قصد آنها دعوت از مردم برای رأی به خاتمی بوده است، رسماً و عملاً هیچ توضیح نداده اند که چرا و چگونه مردم با رأی دادن به خاتمی می توانند موجب «توفیق برنامه هایی گردند که متضمن تأمین حقوق اساسی مردم، توسعه سیاسی و ارتقاء فرهنگی می باشد»

- از آنجا که این بیانیه ها، اطلاعیه ها و مصاحبه های این افراد است که می توانند نظرات آنها را به میان مردم و در سطح جامعه ببرد و از آنجا که این افراد رسماً اعلام نکرده اند که چگونه علیه جناح انحصار طلب حاکم وارد عمل می شوند و به چه کسی رأی می دهند و چرا چنین می کنند، به طور واقعی و عینی هیچ نقش جدی و مهمی در ترغیب و تشویق و بسیج مردم برای رأی دادن به شخص خاصی (مثلاً خاتمی) نداشته اند، حال آن که حتی اگر نظر رسمی هم در این راستا ارائه داده بودند و حتی اگر عملاً به سود خاتمی وارد صحنه شده باشند، کاملاً آشکار است که به دلیل وزن و پشتوانه اجتماعی پایین و قدرت کم سازمانی و تشکیلاتی و تبلیغاتی خود، نقش نه تنها مهم بلکه جدی و مؤثری در آگاهی و انتخاب و بسیج مردم در آن جهت ایفا نکرده اند.

ج) - یکی دیگر از کاندیداهای ملی - مذهبی مستقل رد صلاحیت شده در بیانیه ای رسماً تأکید کرد که: «از مردم رشید ایران می خواهم که با توجه به بلوغ سیاسی خود، هرگونه که تشخیص دهند عمل نمایند و مانع هرچه بیشتر ذوب شدن توان و امکانات کشور از طریق مقابله با هرگونه انحصار طلبی و تمایت خواهی شوند». این افراد متأسفانه در روند جریان انتخابات، موضع و نظر ثابتی از خود ارائه ندادند. زمانی بیانیه مربوط به دادن «رأی سفید اعتراضی» را امضاء کردند و زمانی بعد آن امضاء را پس گرفته از مردم می خواهند که هرگونه تشخیص می دهند عمل نمایند. و در اینجا هم کار مهمی انجام نداده اند، زیرا بدیهی است که مردم و هر فردی آنگونه که تشخیص می دهد عمل می کند و در این زمینه احتیاج به توصیه و رهنمود هیچ فرد و جریانی ندارد. اما این نیروها معلوم نکردند که تشخیص و عمل آنها

چیست و چه الگوی رفتار و حرکت سیاسی را به مردم پیشنهاد می‌کند. متأسفانه این افراد و جریانها با وجود اهم مناسب تبلیغاتی (مانند مجله پرنیراز) که در اختیار داشت، هم به دلیل تزلزل و عدم قاطعیت در مواضع، هم به دلیل عدم ارائه موضع رسمی بسیج‌کننده و هدایت‌گرایانه و هم به دلیل قدرت کم تشکیلاتی خود، حتی اگر عملاً به سود خاتمی وارد صحنه شده باشند، نقش قابل توجه و مهم و مؤثری در انتخاب و بسیج مردم در آن جهت ایفا نکرده‌اند.

۴- سیدمحمد خاتمی توانست با ۲۰ میلیون رأی و تصاحب حدود ۷۰ درصد آراء به ریاست جمهوری برسد و سه رقیب دیگر را با فاصله بسیار زیادی پشت سر بگذارد. خاتمی کاندیدای دو جناح پر قدرت درون حکومت یعنی ائتلاف خط امام - مجمع روحانیون مبارز و کارگزاران سازندگی بود. این دو جناح در مراکز مهم مانند دانشگاهها و برخی مساجد و برخی نهادها و نیز در مجلس شورا حتی در شواری تشخیص مصلحت نظام نیز نقش و نفوذ قابل توجهی دارند و چند روزنامه و هفته‌نامه پرنیراز انتقادی را نیز در اختیار دارند و قادر به برقراری رابطه گسترده با مردم و تأثیرگذاری بر بخش وسیعی از آنها و هدایت آنان به سمت مورد نظر خود می‌باشند و از این رو به عنوان یک نیروی اجتماعی موجود و مؤثر مطرح هستند. اما مقایسه آرای کاندیداهای مشترک این دو جناح حکومتی در انتخابات مجلس پنجم در یک سال پیش در هر شهر و استان (و حتی آرای کاندیدای مشترک این دو جناح در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس که همزمان با انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد) با رأی خاتمی در همان شهرها و استانها و همچنین حضور اکثریت مردم در انتخابات کنونی که در دوره‌های گذشته انتخابات مجلس و ریاست جمهوری شرکت نکرده بودند، کاملاً آشکار می‌سازد که آرای خاتمی در اکثریت وجه خود، متعلق به مردمی است که در انتخابات دوره‌های گذشته شرکت نداشتند و اصلاً به جناحهای حکومتی باور و اعتقادی ندارند.

۵- سید محمد خاتمی با حمایت بیش از ۲۰ میلیون نفر در انتخابات پیروز شد. بی‌تردید در این پیروزی، شخصیت آرام و پرکشش خاتمی (که در مجموعه حکومت جمهوری اسلامی ممتاز و استثناء بوده است)، سیمای آرام و متین و به دور از خشونت خاتمی در مقابل چهره‌های خشن و سرکوبگرانه سه کاندیدای دیگر، برخوردی احترام‌آمیز او با روشنفکران و فرهنگیان مبین، نحوه تبلیغات مردمی، ارائه جدی و پیگیرانه خواستها و نیازهای اساسی جوانان و زنان، نقش مهمی داشته است. خاتمی شخصیتی است با سواد و تحصیل‌کرده، اهل بحث و گفتگو و قلم، طرفدار آزادی اندیشه و بیان و قلم، مدافع حقوق اساسی مردم در برپایی جامعه مدنی، که در مدت ده سال به عنوان وزیر ارشاد و فرهنگ اسلامی در دوران جنگ و پس از آن، در مجموع عملکرد نسبتاً مثبت از خود ارائه داد و نسبت به نویسندگان و هنرمندان و در نشرکت و مطبوعات و تهیه و نمایش فیلمها و تئاتر و... سیاست سرکوبگرانه و ضددمکراتیک اعمال نکرد و به دلیل ناهمخوانی اندیشه و عمل او با مجموعه سردمداران حکومت، گروههای فشار رسمی و غیررسمی علیه او وارد صحنه شدند و او که مورد حمایت هیچ فردی از قدرتمندان واقعی حکومت قرار نگرفت، مجبور به استعفا شد. و سالها در انزوای سیاسی قرار گرفت تا آن که به صحنه کارزار انتخاباتی وارد شد. روشنفکران و مردم با در نظر داشت عملکرد گذشته خاتمی اعتقاد داشتند که وی آزمایش خود را در عمل داده و به آنچه در مورد آزادی و حقوق انسانی و برپایی جامعه مدنی می‌گوید اعتقاد دارد و در وعده‌های خود به مردم دروغ نمی‌گوید بلکه به شعور و آگاهی و خواسته‌های آنها احترام می‌گذارد و از این رو به سمت او جلب شدند. در عین حال، در جریان انتخابات، گروههای فشار رسمی و غیررسمی رسوا و کلیه گروه‌بندیهای مافوق ارتجاعی علیه خاتمی وارد صحنه شدند و ضدتبلیغات گسترده و بی‌سابقه‌ای برضد او به راه انداختند. این ضد تبلیغات ارتجاعی‌ترین و سرکوبگرترین محافل حکومت علیه خاتمی و نیز انواع تحقیرها و توهین‌های این محافل علیه مردم و بویژه جوانان و زنان و محجور و صغیر خواندن آنها، واکنشی اعتراض‌آمیز علیه آن محافل و به سود خاتمی در وسیع‌ترین اقشار مردم برانگیخت.

۶- در جریان انتخابات، مردم آشکارا مشاهده به درستی تحلیل کردند که ارتجاعی‌ترین، راست‌ترین، متحجرترین و سرکوبگرترین جناح‌ها و افراد درون و پیرامون حکومت جمهوری اسلامی، ولی فقیه، بسیاری از مراجع تقلید دینی، مدرسن و حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، جامعه و عاظم، دبیرخانه ائمه جمعه، شورای نگهبان، نمایندگان بی‌خاصیت مجلس شورا، هیأت مؤلفه اسلامی، فدائیان اسلام، فرماندهان عالی‌رتبه سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، وزارت اطلاعات و امنیت، وزارتخانه‌های کشور و امور خارجه و ارشاد و دارایی، گروههای فشار رسمی و غیررسمی و از جمله انصار حزب‌الله، بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته امداد امام خمینی، آستان قدس رضوی، کلان بازاریان و تاجران انگل، واپس‌گراترین روزنامه‌ها و مجلات مانند کیهان و قدس و صبح و رسالت و... صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی،... به طور رسمی یا غیررسمی و صراحتاً علیه خاتمی و به نفع ناطق‌نوری (کاندیدای اصلی جناح ارتجاع مذهبی - بازار) مقاله می‌نویسند، تظاهرات راه می‌اندازند، سخن می‌گویند و عمل می‌کنند. و مجموعه این نیروها، خاتمی را ضد ولایت فقیه، طرفدار آزادیهای غربی و لیبرالی، اهل تسامح و تساهل، مخالف جنگ و دخالت در امور دیگر کشورها می‌خوانند. از اینرو مردم در یک حرکت گسترده و وسیع واکنشی، به صحنه آمدند و به طور خودجوش و بدون هدایت و سازماندهی هیچ حزب و سازمان سیاسی، و در سراسر ایران (و نه در یک منطقه معین)، به این نتیجه رسیدند تا این بار با شرکت در انتخابات و دادن رأی به خاتمی، به مجموعه حکومت جمهوری اسلامی «نه» بگویند. رأی مردم به خاتمی مفهومی نوین یافت. رأی آنها، رأی «نه» به نظام استبدادی، به «ولایت فقیه»، به مراجع بزرگ مذهبی، به مدرسن حوزه علمیه و جامعه روحانیت و به تمامی گروه‌بندیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مالی و نظامی وابسته به این مجموعه بود. مردم به استبداد و خشونت، تحجر و جهل و نابخردی، هرج و مرج و قانون‌شکنی و نقض حقوق انسانی، «نه» گفتند. مردم به فرسودگی و خرافات قرون وسطایی «نه» گفتند. به پنهانی خود افزاشته‌ای که فکر می‌کردند توصیه‌های آنها که به بالاترین درجات دینی تکیه داده‌اند برای مردم حجت خواهد بود، «نه» و میلیونها بار «نه» گفتند. و بدینگونه به حکومت پیام دادند که قیم نمی‌خواهند و خود برای تعیین سرنوشت خویش دارای بلوغ سیاسی هستند. مردم به سوجدویان تاریک اندیش ضدخلق و به نماینده اوباشگری و فرهنگ‌ستیزی و دلال‌پروری و چپاولگری «نه» گفتند. آنها به احکام و روایاتی که دایناسورهای مذهبی صرفاً برای استمرار بیشتر حکومت سیاه خود از قعر قرون بیرون کشیده بودند، «نه» گفتند و خواست آزادی مدنی و حقوق انسانی را به حکومت قرون وسطایی پیام دادند. آنها به اوباشانی که با تغذیه از انگل‌ترین عناصر سرمایه دلالی بر علیه آزادی مردم سینه چاک می‌کردند «نه» گفتند و نشان دادند که اصلاً آنها را جز به عنوان اجانب اجتماعی به هیچ چیز دیگری به حساب نمی‌آورند و آنگاه فردی را که افکار و شخصیتش را با شناخته‌شده‌ترین شاخص‌های رژیم مغایر می‌دانستند انتخاب نمودند. مهمترین پیام آرای مردم در انتخابات، «رأی به تغییر» بود. رأی به «تغییر حکومت» و «تغییر ساختار سیاسی و ایدئولوژیکی» بود. مفهوم این انتخابات دیگر به جابجایی ساده مهره‌ها در مجموعه حاکمیت محدود نشد بلکه آرای مردم معنا و مفهومی متفاوت نسبت به دوره‌های قبل پیدا کرد. این انتخابات به یک فراتراندوم تبدیل شد، فراتراندومی علیه ادامه استبداد و رژیم ولایت فقیه.

۷- رأی مردم به خاتمی، رأی به خواستها و حقوق مردم بود که به شکلی و در حدود چارچوب معینی، در برنامه خاتمی بر آنها تأکید شده بود که عبارتند از: رعایت حقوق و آزادیهای اساسی مردم، تأمین آزادی عقیده و بیان و قلم، آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلهای صنفی و اجتماعی، پذیرش تکثر و تنوع

سیاسی، گسترش کار آزادانه و خلاقانه روشنفکران و هنرمندان و نویسندگان و فرهنگیان و...، قانون‌گرایی و مقابله با هرج و مرج، استقرار شوراها به جای حکومت ملوک‌الطوایفی، تأمین خواسته‌های حقه جوانان و زنان، تساهل و تسامح با دگراندیشان، تأمین امنیت قضایی و اجتماعی، رفع تشنج در روابط با دیگر دولتها از طریق برقراری همزیستی مسالمت‌آمیز با آنها و حل مسایل مورد اختلاف از طریق مذاکره و گفتگو و عدم دخالت در امور داخلی آنها، مقابله با تروریسم در هر سطح و به هر شکلی، ... و برقراری جامعه مدنی برای ایرانی آزاد و آباد.

در اینجا توجه به دو نکته مهم است:

الف) - مردم در رأی به خاتمی به برنامه اقتصادی معینی رأی ندادند. زیرا اولاً شخص خاتمی برنامه اقتصادی مشخصی ارائه نداد و ثانیاً خاتمی مورد حمایت دو جناح مهم از حاکمیت بود که نظرات و برنامه‌های اقتصادی مختلف و حتی متضادی دارند.

ب) - مردم در رأی به خاتمی به برنامه‌های ضدامپریالیستی وی رأی ندادند. زیرا اولاً اینگونه شعارها در برنامه‌های سه کاندیدای دیگر عوامفریبانه جلوه و تحکیم بیشتری داشت، در حالی که حامیان آنها زد و بندهای پشت پرده با دولتهای انگلستان و آمریکا داشتند. ثانیاً یکی از محوری‌ترین ضد تبلیغاتی که از سوی ارتجاع مذهبی - بازار علیه خاتمی شکل می‌گرفت این بود که خاتمی مظهر اسلام امریکایی است و اتفاقاً همین ضد تبلیغات باعث شده که بخش اعظم و وسیع جوانان و مردم ماکه دیگر نه تنها روحیه ضد غربی و ضدامپریالیستی و مقابله با دولتهای غربی ندارند بلکه حتی از چنین روحیات و شعارهایی متنفر هستند، برای رأی دادن به خاتمی تشویق شوند. ثالثاً اگر دولتهای آمریکا و انگلستان در جهت کسب قدرت انحصاری حکومت ایران توسط راست‌ترین و متحجرترین جناح و محافظ حکومتی تلاش می‌کنند، اکثر دولتهای غربی بویژه آلمان و فرانسه و ایتالیا در جهت تسلط جناح میانه‌رو و تکنوکراتها و عناصر ملایم و معتدل بر مجموعه حکومت ایران تلاش می‌کنند. از اینرو اگر دولتهای آمریکا و انگلستان از پیروزی تاطون‌نوری خشنود و راضی می‌شوند، اکثر دولتهای غربی از پیروزی خاتمی خشنود شدند. - با توجه به دو نکته فوق، می‌توان گفت مردم ایران، جوانان و زنان میهن، در رأی به خاتمی، اساساً به برنامه سیاسی و خواست آزادی مدنی و توسعه سیاسی دمکراتیک وی توجه داشتند و نه به برنامه‌های اقتصادی یا سیاستهای وی در مقاله با امپریالیسم. آنچه در رأی مردم به خاتمی جلوه داشت، رأی آنها به شعارهای «عدالت اجتماعی» و «استقلال» نبود، بلکه آنچه در رأی مردم به خاتمی برتری داشت، برنامه خاتمی در برقراری جامعه مدنی، تأمین آزادی و حقوق اساسی مردم، تحکیم قانون و توسعه سیاسی بود.

۸- مردم با شرکت بی سابقه خود در انتخابات، تمایل و گرایش و علاقه و اعتقاد خود را به مبارزه مسالمت‌آمیز و گذار آرام از طریق انتخابات را به نمایش گذاشتند. رأی آنها در واقع رأی «نه» به شیوه مبارزه قهرآمیز مسلحانه و رأی «نه» به تمام سازمانهایی بود که با تکیه به شیوه مبارزه قهرآمیز، اشکال دیگر مبارزه را نفی می‌کردند و به مسخره می‌گرفتند. در این انتخابات، مردم نپاراضی و نگران که تمامی راههای اعتراض آرام و مسالمت‌آمیز، از طریق نشریات مستقل آزاد، احزاب سیاسی مخالف حکومت، تشکیل اجتماعات و راهپیمائیا را بسته می‌دیدند، از تنها ابزار قابل دستیابی که پیش پای آنها قرار داشت استفاده کردند و با تمام نیرو از ساده‌ترین و بی‌خطرترین و کم‌تلفات‌ترین امکان و اهرم برای شکست دادن اندیشه‌ها و اعمال استبدادی و ارتجاع قدم به پیش گذاشتند. مردم نشان دادند که برای رسیدن به هدفشان لازم نیست الزاماً از قوه مسلحانه استفاده کنند بلکه می‌توانند با یکپارسی مسالمت‌آمیز به نتایج مثبت و دلخواه برسند.

۹- در شرایط کنونی، اکثریت مردم با شرکت فعال در این انتخابات پیام دادند که خواستار اصلاحات اند و با «تغییر ناگهانی» یا «انقلاب» همانند آنچه در «تحول ۲۲ بهمن» در کشور رخ داد، موافق نیستند. زیرا تغییر ناگهانی یا انقلاب، در شرایط کنونی به در هم ریختگی اجتماعی، از هم پاشیدن شیرازه جامعه، ایجاد تشنج و درگیریهای کور مسلحانه و احتمالاً به جنگ داخلی و تجزیه کشور منجر می‌شود که اصلاً به سود مصالح میهن و منافع ملی و مردم نمی‌باشد. از اینرو به سیاست «تغییرات تدریجی» رضایت داده‌اند. مردم به جای آن که در انتظار پیدایش یکباره شرایط مطلوب و ایده‌آل باشند، برای تغییر تدریجی اوضاع از امکانات و اهرمهای قابل دسترسی در شرایط موجود استفاده کردند و راه حلی را که حلی شدنی و تا حدی مثبت و مؤثر بود، با وجود آن که از آرمانها و ایده‌آل‌هایشان فاصله داشت، انتخاب کردند. و اصلاً این امر به معنای آن نیست که مردم به «نظام جمهوری اسلامی» و «رژیم ولایت فقیه» وفا دارند بلکه به معنای آن است که سیاست تکیه به «اصلاحات و تغییرات تدریجی» را واقع‌بینانه، خردمندانه، مطابق با منافع ملی و مصالح میهن، و نیز شدنی و ممکن می‌دانند و نمی‌خواهند جامعه دچار دستخوش یک «تغییر ناگهانی» و شورش شود که در کوتاه مدت و درازمدت به زیان کشور و مردم تمام شود و این حرکت نشانه رشد و بلوغ و بینش سیاسی و عمل سنجیده مردم است.

۱۰- این انتخابات نشان داد که از نظر عموم مردم اختلافات میان جناح‌های درون حکومت، اختلافاتی واقع و جدی است و یک «سیاه‌بازی» عوامفریبانه نمی‌باشد و تأثیر این اختلافات و درگیریها در بسته‌تر شدن یا باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور بسیار مهم است و نمی‌توان و نباید نسبت به این درگیریها و اختلافات بی تفاوت بود بلکه باید سعی کرد تا بر روند این درگیریها تأثیر گذاشت و برای جلوگیری از بروز فاجعه نهایی اجتماعی در مبین و بسته‌تر شدن کامل فضای سیاسی جامعه در همه عرصه‌ها و نیز برای جلوگیری از کسب قدرت انحصاری ارتجاعی‌ترین و فاسدترین قشر اجتماعی حاکم و برای کسب دستاوردهایی در این یا آن عرصه برای نیروهای سالم سیاسی و اجتماعی،... در جهت تضعیف و طرد راست‌ترین و ارتجاعی‌ترین عناصر و جناح حکومتی تلاش کرد. برخلاف دیگر انتخابات، مردم به طور جدی احساس کردند که رأی آنها کارساز و تعیین‌کننده است. آنها باور کردند که انتخاب هر یک از سه کاندیدای محافظ ارتجاعی حکومت، باعث تشدید سرکوب و فشار و مصیبت‌بارتر شدن اوضاع جامعه در همه عرصه‌ها می‌شود ولی انتخاب خاتمی حتی اگر موجب نشود که فضای سیاسی و اجتماعی خود و فرهنگی کمی و تا حد معینی باز شود، حداقل اوضاع جامعه بدتر و فاجعه‌بارتر نخواهد شد و کشور به قهقرا نمی‌رود، که در این حالت تمامی مردم و نیروهای سیاسی و اجتماعی در فاجعه‌ای عظیم غرق می‌شوند. از این رو نه فقط بخشی از مردم که خاتمی را «بد» نمی‌دانستند، بلکه حتی بخشهای دیگر برای انتخاب «بد» یا «کتر بد» در مقابل «بدتر» گام پیش گذاشتند. این انتخابات نشان داد که مردم اساساً به تز «یا هیچ چیز یا همه چیز» باور ندارند بلکه آنها از هر فضایی و از هر امکانی برای باز شدن هرچه بیشتر فضای سیاسی و اجتماعی - هر چند محدود - و بهتر شدن اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور و شرایط زندگی اجتماعی - هر چند کم - استقبال می‌کنند و تا حدی که بتوانند و امکان داشته باشند برای کسب آزادی حتی در کمترین محدوده و با دهها اگر و قید و بند، تلاش می‌کنند.

۱۱- از زمان برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس شورا تا انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، مردم به تدریج از حالت بی تفاوتی و انفعال سیاسی بیرون آمدند و با شور و هیجان قابل توجهی برای مشارکت در تعیین سرنوشت خویش نقش فعالتری ایفا کردند. در طول کمتر از سه ماه مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری،

جامعه سراسر سیاسی شد و در دانشگاهها، مدارس، مراکز روشنفکری و هنری و فرهنگی، روستاها، کارخانه‌ها، ادارات، و در کوچه و خیابانها، در صفاها، در اتوبوس و تاکسی... مسئله انتخابات به اصلی‌ترین مسئله روز افشار و طبقات گوناگون جامعه تبدیل شد و پس از چندین سال، بر رخوت و بی‌تفاوتی و بی‌تحرکی سیاسی در جامعه و بین مردم و بر رکود و انفعال در جنبش دمکراتیک میهن غلبه شد و این یکی از مهمترین و بزرگترین دستاوردهای نیروهای سالم سیاسی در جریان انتخابات بود. انتخابات نشان داد که مردم آن لحظه که تشخیص دهند حضورشان به هر شکلی می‌تواند مثبت باشد و ضربه‌ای به استبداد وارد سازد، فعالانه وارد صحنه می‌شوند. مردم به قصد کنار زدن ناطق‌نوری کاندیدای اصلی جناح حاکم بازار - ارتجاع مذهبی به میدان آمده بودند و توانستند حاکمیت استبدادی را به عقب‌نشینی و تسلیم در مقابل رأی خود وادار سازند و بدینگونه طعم پیروزی را چشیدند و بیش از پیش روحیه گرفتند. و نیز درک کردند که می‌توانند استبداد را به تسلیم وادارند و حرف خود را به کرسی بنشانند و رأی خود را به حاکمان مستبد تحمیل کنند و نیز آموختند که هیچ دیکتاتوری نمی‌تواند هر کاری که می‌خواهد بکند. و این یکی دیگر از مهمترین و بزرگترین دستاوردهای جنبش دمکراتیک میهن بود.

مردم در فاصله سه ماهه جریان این انتخابات به چنان آگاهی‌ها، افشاگریهای سیاسی، و آموزش و تربیت اجتماعی - سیاسی دست یافتند که در طول چندین سال امکان‌پذیر بود. مردم از جنبشها و حرکتی‌های گذشته و بویژه تحول ۲۲ بهمن «در سپه‌ای بزرگ فراگرفتند، در سپه‌ایی که با غیرقابل جبران‌ترین و سنگین‌ترین تلفات در همه عرصه‌ها به دست آمد. حضور گسترده و میلیونی مردم در جنبش انقلابی ۵۷-۵۶ کور، بی‌هدف و ناآگاهانه بود. اما این بار مردم با پشت سر گذاشتن دوران پر فراز و نشیب طولانی سالهای ۵۶ تا ۷۶ که از میان خون و شکنجه و اعدام، سرکوب و ترور و کشتار، جنگ و ویرانی هشت ساله، تشنج و درگیری مسلحانه، بحرانهای حاد و فراگیر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، ... می‌گذشت که با مشاهده عملکرد ضد مردمی و ضد ملی حکومت دینی و سرمایه‌داران انگل تجاری، و نیز مشاهده سیاستهای نادرست نیروهای رنگارنگ اپوزیسیون همراه بود، و با کسب تجارب گرانقدر و طلایی و فراگیری در سپه‌ای بزرگ و سرنوشت ساز از شکستهای کوچک و بزرگ سیاسی، بار دیگر به میدان آمدند، ولی این بار با کیفیتی دیگر. این مردم دیگر مردم گذشته نبودند. نسل جدید به میدان پا گذاشت. حضور گسترده و میلیونی مردم در جنبش «دوم خرداد»، کاملاً آگاهانه و هدفمند بود. آنها این بار می‌دانستند که چه می‌خواهند و چه نمی‌خواهند، به چه نیروی باید ضربه بزنند و کدامین خواسته‌ها را حمایت کنند. آنها به میدان آمدند و آنچه‌شان عمل کردند که از طریق رأی دادن به یکی از کاندیداهای جناحی از حکومت به همان حکومت، میلیونها بار «نه» گفتند و این حرکتی بی‌سابقه و نشانه بلوغ سیاسی آنها بود. این بار مردم می‌دانستند چگونه هم به حکومت «نه» بگویند و هم به فراخوانهای گوناگون سازمانهای اپوزیسیون مدعی رهبری مردم دست رد بزنند. مردم وارد صحنه انتخابات شدند و پیام خود را به گوش همگان رساندند.

۱۲- انتخابات ریاست جمهوری میدان فعالیت سیاسی جدی زنان و جوانان بود. جوانان در این انتخابات نقش تعیین‌کننده ایفا کردند. جوانان که در طول سالیان طولانی توسط حکومت ولایت فقیه تحقیر و «صغیر» شمرده می‌شدند و زنانی که همیشه «جنس دوم و بی‌عقل و درایت» تلقی می‌شدند، با حرکت خود به انتخابات معنا و مفهوم دیگری بخشیدند. آنان به دنبال فضایی تازه و راهی نو، داوطلبانه و فعال، و پیشاپیش دیگر افشار جامعه، برای مقابله با حکومت استبدادی و جناح راست افراطی حاکم و گروهبندی ارتجاع مذهبی - بازار به میدان آمدند. آنها به نگرشهای تنگ‌نظرانه قشری مذهبی یا غیرمذهبی، و به شیوه‌های کارکنه و غیر مؤثر، و به اندیشه‌های سیاسی قالبی ایدئولوژیکی، که هم درون حکومت دیده می‌شود و هم در میان نیروهای اپوزیسیون، «نه» گفتند. دختران و پسران جوان و نوجوانی که غالباً پس از ۱۳۵۷ متولد شده و دوران زندگی و آموزش خود را در زیر سلطه برنامه‌های فرهنگی و آموزشی همین رژیم گذرانده‌اند، با رأی چشمگیر خود موضعی متفاوت با آنچه که حکومت به آنها تلقین کرده بود، گرفتند. و در این راستا، بلوغ و آگاهی، اراده و عزم مستقل خود برای انجام تغییرات جدی را نشان دادند. این نیروی عظیم اجتماعی برای خاتمه بخشیدن به وضع موجود بسیار مصمم هستند و وظیفه نیروها و سازمانهای پیشانگ است که با پیوند زنده و ارگانیک آگاهگرانه و سازمان‌گرایانه با مردم بویژه جوانان و زنان، در جهت ارتقاء آگاهی مردم و هدایت و بسیج و سازماندهی مبارزات و اعتراضات آنها، بر پایه برنامه واقع‌بینانه و دمکراتیک به سمت انجام تحولات بیندیشند و دمکراتیک‌تر تلاش کنند.

۱۳- شرکت گسترده مردم در انتخابات و رأی ۲۰ میلیونی آنها به خاتمی این نظریه را باطل کرد که گویا مردم ایران در یک بی‌اعتمادی مطلق به سر می‌برند و دیگر به کسی یا رهبری اعتماد نمی‌کنند. همین که شخصی مانند خاتمی مطرح شد، با آن که حتی برای اکثریت مردم ایران چهره‌ای گمنام‌تر از دیگر نیروهای حاکم بود، ولی خواستهای مردم را مطرح و حرفهایی متفاوت با دیگران و مورد قبول مردم بیان کرد و در دوران مسؤلیت گذشته خود، آنچه ادعا داشته عمل کرده و آزمایش خود را نسبتاً به خوبی پس داده است، حتی آنها که بی‌تفاوت بودند، به او رأی دادند. اگر مردم نیروی واقعاً موجود (و نه ذهنی و ادعایی) را به عنوان «آلترناتیو» تشخیص دهند، بار دیگر به او اعتماد می‌کنند و حاضرند به رهبری این نیرو برای انجام تحولات بنیادین در جامعه مبارزه کنند.

۱۴- این انتخابات نیز این نظریه را که گویا مردم همه روحانیون و آخوندها را یک دست و یک جور می‌بینند باطل کرد. بلکه مردم اتفاقاً از درون همین حکومت آخوندی، آن آخوندی را انتخاب کردند که مردم را به چشم صغار و محجورین نمی‌نگرد، به هویت مستقل و اندیشه‌ها و خواستهای آنها احترام می‌گذارد، و از خواستهای مردم برای مبارزه با ارتجاع مذهبی، برای ایجاد جامعه مدنی، برای آزادی احزاب، تأمین حقوق و خواستهای جوانان و زنان، و برای مبارزه با غارتگری بی حد و حساب کلان‌بازاریان حمایت کرد. در واقع برای مردم نه کسوت و شأن اشخاص، بلکه منش، روش، دیدگاهها و برنامه‌های اساسی و بنیادین، مهم و با اهمیت می‌باشد.

در عین حال انتخابات ثابت کرد که برخلاف تصور ذهنی بسیاری از نیروهای سیاسی میهن، مذهب علی‌رغم جنایتها و ددمنشی‌های حکومت دینی همچنان جزو لاینفک و حذف‌نشدنی از فرهنگ و سنت این مردم می‌باشد و نادیده گرفتن اهمیت و نقش واقعی آن در جامعه، ستیزه علیه آن یا بی‌تفاوتی منفی نسبت به آن، عملی است فاقد درایت و خرد سیاسی. اما انتخابات در عین حال نشان داد که به دلیل دخالت مرجعیت و علمای دین در حکومت آن هم عمدتاً در جهت دفاع از ارتجاعیون مذهبی - بازار، حتی برای بسیاری از نیروهای مذهبی، اسطوره «مرجعیت» درهم شکسته شده است و دیگر سخن آنها حجت نخواهد بود. لشگری از علمای دین و مراجع تقلید هم نتوانستند رأی مردم را به سود ناطق‌نوری جلب کنند. حتی در روستاها که اهالی آنها پیوندهای نزدیکی با علمای دینی دارند و از اینرو آنها تصور می‌کردند ناطق‌نوری آرای بیشتری را به خود اختصاص دهد، اینگونه نشد و اکثریت مردم روستاها از خاتمی حمایت کردند. حتی در استان قم و پایگاه اصلی جامعه علمای مذهبی و مدرسین حوزه علمیه و مراجع بزرگ و در استان خراسان با تمام قدرت و پشتوانه علمای مذهبی و آستان قدس رضوی، خاتمی با اختلاف آرای قابل توجهی کاندیدای اصلی آنها را پشت سر گذاشت. بدینگونه می‌توان گفت که برای اکثریت مردم مذهبی کشور و حتی در روستاها و شهرهای مذهبی قدیمی، مراجع دینی قدرت معنوی و بسیج‌کننده خود را از دست داده‌اند. و در واقع مراجع مردم عوض شده‌اند. مرجعیت عموم مردم بیش از پیش به سوی

افراد تحصیل کرده دانشجو، اساتید، روشنفکران و فرهنگیان منتقل شده است. پایگاه اصلی این مرجعیت نوین دانشگاهها می باشد. اختلاف سطح خواستههای اصلی روشنفکران و مردم عادی که در گذشته عمیق بود، اینک کمتر و کمتر می شود و بهتر از گذشته همدیگر را درک و به یکدیگر اعتماد می کنند.

۱۵- از میان ۳ میلیون ایرانی که در خارج از کشور مستقر هستند حدود ۶۰ هزار نفر در انتخابات شرکت کردند. اکثریت مطلق سازمانهای سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور انتخابات را تحریم کردند و از مردم خواستند در انتخابات شرکت نکنند و به هیچ یک از کاندیداهای موجود رأی ندهند. کاملاً آشکار است که رأی ۲۰ میلیونی مردم به خاتمی همچین رأی «نه» به تمامی گروههای سیاسی خارج از کشور بود که در خارج از کشور و دور از صحنه اصلی مبارزه برای مردم و دیگر نیروهای سیاسی قیومار تکلیف تعیین می کنند و در عالم خیال خود را رهبر و پیشوای مردم می دانند. در حالی که مردم به همه آنها نشان دادند که به رهنمودها، فرامین و دستورات آنها کوچکترین اهمیتی نمی دهند. مردم به گروههای سیاسی مهاجر که جامعه ایران را شناخته و از درک تحولات در جامعه کنونی و ایران فردا عاجز هستند، دست زدند. احزاب و سازمانهای سیاسی خارج از کشور که هنوز با دیدی کهنه و با برداشت های ذهنی به ایران و مردم نگاه می کنند، همچنان به خط مشی سکناریستی و غیرواقعی پنهان ادامه می دهند و نتوانسته اند خود را با آهنگ تحول و مضمون دگرگونی های موجود همسو نمایند، از بازندگان اصلی این انتخابات بودند. انتخابات نه تنها نشان داد که ادعای گروهها در «سازماندهی، بسیج، هدایت و رهبری توده ها» پوچ و توخالی است بلکه ثابت کرد که این نیروها هیچگونه پیوند جدی با مردم و هیچگونه نفوذ و تأثیر مهمی در بین آنها ندارند. مردم راه خود و رهبران خود را با توجه به شرایط موجود در کشور و بی اعتنا به جز و بحث هایی که در مهاجرت میان نیروهای مدعی رهبری وجود دارد، انتخاب می کنند.

وظیفه ملی

جمعی از نیروهای ملی داخل کشور

انگیزه ظلم ستیزی و حق طلبی و نیز نگرانی از آینده تاریک زندگی اجتماعی از مدتها پیش ضرورت احیای همبستگی همگانی را به گونه اساسی ترین رهیافت برای شکل دادن به پیکارهای آزادیبخش ملی نمایان کرده است. در این راستا ما رسیدن به جامعه ای سالم و به دور از هرگونه کشتار جمعی و آزار قومی و مذهبی، به دور از هرگونه تبعیض در حقوق مدنی و سیاسی زنان و مردان، به دور از هرگونه خلط دین و حکومت، به دور از هرگونه تنگ نظری نظام های خودکامه و متمرکز و سرکوبگر و به دور از هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را هدف خود قرار داده ایم و اعتقاد داریم که انتخابات آزاد به عنوان تنها راه گذار آرام از سلطه استبداد همه جانبه به مردم سالاری می باشد و انتخابات آزاد وقتی عینیت می یابد که بتوان با کارآوری سیاسی سنجیده و پیگیر، نظام حاکم را وادار به عقب نشینی نمود.

ما بارها پیش شرطهایی را که برای هر انتخاب راستین ضرورت دارد و می تواند فضای سیاسی باز و ایمنی قضایی ایجاد کند، طرح نموده ایم. تا اگر سران جمهوری اسلامی نسبت به سیر روزگاری مردم و بن بست های سیاست خارجی و هرج و مرج های اقتصادی و فزاینده ناپهنجاریهای اجتماعی در کشور کمترین دغدغهای حس می کنند، راه راهایی ایران و انقلاب از تنگنای کنونی در برابر آنان گشوده باشد.

به اعتقاد ما پیش شرطهای برگزاری یک انتخابات آزاد عبارتند از:

الف) - پدید آوردن فضای سیاسی باز از راه

- * پاس داشتن آزادی گفتار و نوشتار و گردهمایی و جلوگیری از تجاوزگری گروههای فشار به هر عنوان.
- * آزادگذاشتن همه سازمانهای سیاسی و حزب های دگراندیش و نیز اتحادیه ها، انجمن ها و کانون ها و به طور کلی نهادهای صنفی هر گروه اجتماعی.
- * اجازه ندادن به همه روزنامه ها، ماهنامه ها و فصل نامه ها و کتابهای دارای پیش های گوناگون برکنار از هر سانسور.
- * اجازه ندادن به همه روزنامه ها، ماهنامه ها و فصل نامه ها و کتابهای دارای پیشهای گوناگون برکنار از هر سانسور.
- بر روی هم زنده داشتن همه «حقوق ملت» که در بیست و چهار اصل از فصل سوم قانون اساسی پیش بینی شده است.

ب) - ایجاد ایمنی قضایی از راه

- * بازگرداندن صلاحیت عام دادگاههای عمومی دادگستری و برچیدن دادگاههای اختصاصی جز آنچه در قانون اساسی پذیرفته شده است.
- * پایان دادن به کار نهادهای سرکوبگری که نام دادگاههای «ویژه روحانیت» و یا «انقلاب اسلامی» بدانها داده شده است و تنها پاسداری از جز و حشت را بر عهده دارند.

- * رسیدگی به بزه های سیاسی در دادگاههای عمومی با حضور هیأت منصفه، به طور علنی و با شرکت وکیل دادگستری تسخیری یا انتخابی.
- * آزادی همه زندانیان سیاسی که به هر عنوان در گوشه و کنار کشور در بند هستند، حتی اگر مورد دادرسی های فرمایشی قرار گرفته باشند.
- * دادن تأمین های لازم به انبوه ایرانیانی که ناگزیر به کشورهای بیگانه کوچ کرده اند برای بازگشت به میهن.

ج) افزودن بر اینها باید اختیاریهایی که شورای نگهبان با برداشت نادرست از اصل نود و نهم قانون اساسی به خود داده و دامنه «نظارت» بر انتخابات را به تشخیص صلاحیت نامزدها و نیز دخالت در کارهای اجرایی کشانده است حذف گردد

اما بی اعتنائی آشکار مردم نسبت به بازیگری های دست اندرکاران که بیان کننده ناخشنودی و خشم عمومی از طرز غلط کشورداری است و نیز هشدارهای بهنگام داده شده، هیچ زخمه ای را در گوش زمامداران واپسگرای به خواب غفلت فرو رفته به صدا در نیاورد و همچنان برای پنهان داشتن در ماندگیها و ادامه اقتدار جبارانه خود به کردارهای اختناق آور افزودند و روند سرکوب را شتاب بیشتری دادند و هر بانگ اعتراض را هم با زندان و شکنجه و حتی آدمکشی خفه کردند. انحصارگرانی که با همه رسوایی ها دو دستی به اریکه قدرت چسبیده اند، روی صحنه آوردن خمیه شب بازی دیگری را زیر عنوان هفتمین دوره انتخابات رئیس جمهوری تدارک و همه نیروی ذخیره خود را به میدان آوردند تا بازار بی رونق آن را گرم دارند ما اعتقاد داشتیم که آنها با زورمداری کوچکترین امکانی هم به تجلی اراده ملت برای رقم زدن سرنوشت میهن بلاکشیده خویش نمی دهند و در عین حال باور داشتیم مردم ایران نیز با شناخت درست از زیر و بم فرهنگ سلطه در

پی تجربه تلخ بیش از هجده سال دستیاری سران جمهوری اسلامی به حیثیت انسانی و حقوق اساسی خود بی هیچ تردید، خواستار تغییر ریشه‌ای در ساختار سیاسی کشور می‌باشند. و جابجایی مهره‌ها در چارچوب این نظام برآمده از بطن فئری‌گری راکافی نمی‌دانند و تا فراهم داشتن زمینه در هم پیچیدن تومار فرمانروایی قلدرانه به قهر سنگینی روی آورده‌اند و از این رو تأکید نمودیم که باید ارجح این قهر ملی را نگهداشت و با نیرومندسازی سازمانهای سیاسی و نهادهای حرفه‌ای حق طلب زمان تبدیل آن را به پرخاش و خروشی دگرگون‌ساز به جلو انداخت و از هرگونه سازش برای بهره‌وری‌های شخصی و طیفی دوری جست و نیز خاطر نشان ساختیم که تفرقه‌اندازی‌ها و صف‌شکنی‌هایی که به دستاویز استفاده از نفاق‌های درونی در جمهوری اسلامی یا افشای تخلف‌ها و تقلب‌های گردانندگان انتخابات نمایشی صورت می‌پذیرد جز آب به آسیاب دشمن ریختن معنای دیگری ندارد و ایجاد یک جبهه فراگیر را به تأخیر می‌اندازد و از این رو به نظر ما با احترام به باور همگانی، هرگونه سهم‌گیری در این نمایش انتخابات‌گسستن از صف مردم و آراستن بساط یک‌تازی تلقی می‌شود و اعتقاد داشتیم که داعیه‌داران آزادیخواهی از ارتکاب چنین خطای جبران‌ناپذیری پرهیز کنند. از این رو نیروهای آزادیخواه می‌بایست از همه مردان و زنان، از همه گروه‌های اجتماعی، کارگران، پیشه‌وران، بازرگانان، کارمندان، فرهنگیان، پزشکان، مهندسان، وکیلان دادگستری، قاضیان، دانشگاهیان، دانشجویان و دانش‌آموزان خواستند تهدیدها و تضمین‌ها را نادیده انگارند و از چنین انتخابات‌قلایی که حتی از آزادیهای تصریح شده در قانون اساسی هم برخوردار نیست کناره‌جویی کنند و یکبار دیگر به جمهوری اسلامی «نه» بگویند. و این صحیح‌ترین خط‌مشی سیاسی برای نیروهای اپوزیسیون بود.

متن کامل نامه تبریک آیت‌الله منتظری به سید محمد خاتمی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد خاتمی رئیس جمهور محترم دامت افاضاته بحق محمد و آله پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت انتخاب شایسته جنابعالی از طرف مردم آگاه و متعهد ایران و تقدیر و تشکر از ملت عزیز که با حضور در پای صندوقهای رأی و دخالت در تعیین سرنوشت کشور خود مراتب رشد و آگاهی خود را به نمایش گذاشتند به عرض می‌رساند:

هر چند محتمل است بعضی از علاقمندان جنابعالی خوش نداشته باشند که من برای شما نامه بنویسم، ولی با سابقه‌آشنایی که با خود شما و آراء خاصه که نسبت به مرحوم والد شما مرد فضیلت و تقوی حضرت آیه‌الله آقای حاج سید روح‌الله خاتمی (طاب ثراه) داشته و دارم، بلازم دیدم پس از انتخاب جنابعالی به عنوان رئیس جمهور ایران اسلامی ضمن تبریک به شما و به مردم رشید ایران مطالبی را مختصراً یادآور شوم:

۱- می‌دانم که الان مسؤلیت سنگینی به عهه جنابعالی گذاشته شده و اداره امور اجرایی کشور وسیع ایران در شرایط فعلی - باقی ماندن بسیاری از خرابیهای جنگ تحمیلی، با مشکلات اقتصادی و تورم، وجود برنامه‌های نیمه‌تمام، توقعات و انتظارات طبقات مختلف، وجود فشارهای خارجی و احتمال کارشکنیهای داخلی - بسیار طاقت‌فرسا و مشکل است ولی شما با صبر و استقامت کامل و توکل به خدا و سعه صدر تصمیم بگیرید به اسلام و بندگان خدا و انقلاب و کشور خدمت کنید، ان‌شاءالله خدا یار و پشتیبان شما خواهد بود.

«ان تصرف الله یتصرکم و یتت اقدامکم - - و از رسول خدا (ص) سؤال شد: «من احب الناس الی الله؟»

قال: «انفع الناس للناس» (الکافی ۲/۱۶۴) خداوند ان‌شاءالله وجود شما را در هر حال نافع و مفید قرار دهد.

۲- جنابعالی به این انتخاب به عنوان یک موقعت بالا نگاه نکنید بلکه به عنوان یک مسؤلیت سنگین و یک امانت الهی و مردمی نگاه کنید. امیرالمؤمنین (ع) به استناد آذریایجان نوشتند:

«ان عملک لیس لک بطقعه و لکنه فی عنقک امانه. (نیج البلاغه نامه ۵)

انتخاب جنابعالی در شرایط فعلی ایران یک انتخاب عادی نبود بلکه یک انقلاب مردمی بود در برابر وضع موجود. اهمیت این مسؤلیت و انتظارات بجای افشار آگاه و متعهدی که با آراء کم‌نظیر خود جنابعالی را به قدرت رساندند بر کسی پوشیده نیست، این انتخاب پیام‌گویایی بود به همه متصدیان امور و مسؤلین محترم کشور.

این که بعضی می‌خواهند وانمود کنند که - خدای ناکرده - مردم از اسلام و انقلاب منحرف شده‌اند چنین نیست. مردم از اسلام و دین خسته نشده‌اند و معارف حیات‌بخش اسلام در اعماق دل مردم نفوذ کرده است. و به شعارهای انقلاب یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی وفا دارند، ولی از وعده‌های توخالی، از تبعیضات ناروا، از سوء مدیریتها و پارتی‌بازهای اداری، از انحصارطلبی‌های جناحی و انگ‌زدنهای بیجا و طرد نیروهای با ارزش به بهانه‌های واهی، از محور قرارگرفتن تملق‌ها و ثناگویان مبتذل، از ایجاد محدودیت‌های ناروا و سلب آزادیهای مشروع و مصرح در قانون اساسی، از اسراف و تبذیرها در بیت‌المال و انجام کارهای تشریفاتی و پر هزینه و نادیده‌گرفتن نیازهای ضروری جامعه رنج می‌برند.

۳- استحکام و استقرار یک نظام و یک کشور مرهون قانونمند شدن آن و اعتبار عملی قانون اساسی و دیگر قوانین مصوبه آن کشور است در تمام عرصه‌ها و برای همه طبقات، همه اقشار و اشخاص در برابر قانون یکسان می‌باشند و حقوق و اختیارات ملت، رئیس جمهور و سایر مسؤلین و حتی رهبر انقلاب در قانون اساسی مشخص شده است. در اصل و یکصد و هفتم قانون اساسی تصریح شده که: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.» و در اصل یکصد و دهم وظائف و اختیارات او تعیین شده است.

قانون اساسی را هم بیان‌گذار جمهوری اسلامی مرحوم امام خمینی (قدس سره) و هم مراجع بزرگ و علمای اعلام و هم اکثریت قریب به اتفاق ملت تأیید کردند و به آن رأی دادند، و جنابعالی برای حفظ آن سوگند یاد خواهید نمود. برای حفظ حاکمیت اسلامی و تحقق ارزشهای انقلاب باید - به جای محور قراردادن نظر و خواست اشخاص و جناحها - قانون اساسی و قوانین مصوبه براساس موازین اسلامی محور باشد، و پشتیبان اجرایی آن نیز مردم می‌باشند. کسانی که دم از فوق قانون

بودن شخص یا اشخاص می‌زند و یا مردم و جمهور را می‌خواهند نادیده بگیرند در حقیقت ثبات سیاسی کشور را خدشه‌دار می‌کنند. شخص یا اشخاص جزئی است و قانون امری است کلی و باقی، و من و شما در منطق خواننده‌ایم که:

«الجزئی لایکون کاسباً ولاکمتیباً»

۴- قربانی کردن حقیقتها و واقعیتها و حقوق اشخاص و ملت در پای مصلحت‌های خیالی و زودگذر که اکنون به شکل یک سنت و فرهنگ غلط درآمده علاوه بر مسؤولیت الهی به ضرر استقرار نظام اسلامی است. راه انداختن یک عده افراد ناآگاه و بی‌اطلاع از حقایق را با نامهای فریبنده و حمله به شخصیتها و یا ارگانهای مخلص و وفادار به اسلام و انقلاب صدرصد ثبات سیاسی کشور و قانونمند بودن آن را مخدوش می‌کند، باید به هر نحو شده جلوی این قبیل بی‌نظمیها را گرفت. در وصیت مولی امیرالمؤمنین (ع) خطاب به امام حسن و امام حسین (ع) آمده است: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم» (نهج البلاغه نامه ۴۷)

۵- جنابعالی اگر بخواهید در این مسؤولیتی که پذیرفته‌اید موفق باشید و افکار عمومی را همراه داشته باشید راهی جز به کارگیری نیروهای مخلص، متعهد، مستقل، کاردان و دلسوز که در گذشته و حال عملاً به آرمانهای انقلاب پاینده بوده‌اند ندارید، چنین نباشد که تحت فشارها و جو سازیهای معمول، افراد متملق و طالب مقام که متأسفانه زمینه رشد آنها در شرایط فعلی کاملاً مساعد است بر شما تحمیل گردد فقط شخص رئیس جمهور عوض شده باشد که در این صورت جنابعالی اعتبار کنونی خود را از دست خواهید داد و در رأی دهندگان به جنابعالی یعنی اکثریت قاطع کشور یأس کلی و بدبینی حکم فرما خواهد شد.

۶- جنابعالی از عوارض و عواقب خطرناک تنگ‌نظری و انحصارطلبی به خوبی مطلع‌اید و خودتان نیز طعم تلخ آن را چشیده‌اید. هرچند جناح خاصی بیشتر به شما علاقه دارند و برای انتخاب شما فعالیت کرده‌اند ولی در تفویض مسؤولیتها و به کارگیری نیروهای فراجناحی فکر کنید و ملاک انتخاب را صلاحیت، تجربه، تعهد، تخصص، لیاقت و قانونمندی اشخاص قرار دهید، و با سنت سیئه طرد نیروهای خوب و ترور شخصیتها با ارزش مبارزه کنید. نیروی عاقله و مغزهای متفکر و متعهد کشور سرمایه‌های معنوی کشورند که باید برای اداره کشور و سازندگی آن در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از آنان استفاده نمود، و طرد نیروها خوب و منزوی کردن آنان ظلم است هم به خود آنها و هم به ملت. و ضمناً به علاقمندان خود نیز سفارش کنید که مبدا در فکر مقابله به مثل و انتقام جویی برآیند. گذشت و تحمل افکار و سلیقه‌های مختلف و شرح صدر نشان بزرگ‌منشی انسان است و در کلمات قصار نهج البلاغه (حکمت ۱۷۶) می‌خوانیم: «آلة الریاسته سعة الصدر» و باز می‌خوانیم: «لا یقیم امرالله سبحانه الا من لا یصانع ولا یضارع ولا یتبع المطامع» (حکمت ۱۱۰)، «فرمان خدا را اجرا نمی‌کند مگر کسی که اهل سازش، بی‌اطلاع و مقلد دیگران و پیرو مطامع نباشد.»

۷- سألہ تورم و هماهنگ نبودن دخل و خرج ملت و تبعیض عمیق طبقاتی و وضع نابسامان بهداشت و درمان از مشکلات فعلی کشور است، هر چند لازم است بیشترین بودجه کشور به مصرف سازندگی اساسی و زیربنایی برسد ولی کمبود ضروریات زندگی فعلی مردم نیز باید مورد توجه قرار گیرد، آدم گرسنه و مریض را نمی‌شود با وعده و وعید سرگرم کرد، بیمارستانهای عمومی باید به اقام و وسائل مورد نیاز مجهز باشند و همه طبقات محروم بتوانند از آنها استفاده کنند، باید از مخارج غیرضروری و تشریفات کاست و نیازهای ضروری جامعه را مورد توجه قرار داد.

۸- کشاورزی - علاوه بر این که مجرای ارتزاق میلیونها جمعیت کشور می‌باشد - زیربنای استقلال و اقتصادی و بی‌نیازی کشور است، پس باید به نحوی برنامه‌ریزی شود که کشاورزان محترم دلگرم باشند و ماندن در روستاها برای آنان مقرون به صرفه باشند، ما می‌بینیم جوانان آنان فوج فوج سرازیر شهرها می‌شوند و روستاها خالی می‌شود. وقتی که از مزایای بهداشت و درمان و آموزش و یارانه‌ها محروم باشند و حتی برای حفر یک چاه ناچار باشند مالیات زیادی بدهند و کود و سموم را به قیمت‌های زیاد تهیه کنند قهراً روستاها را رها می‌کنند و دولت ناچار می‌شود گوشت و مواد غذایی را با دلارهای نفتی برای آنان تهیه کند.

۹- از اموری که همه ملت انتظار دارند مورد توجه واقع شود تأمین حقوق ملت و آزادیهای مصرحه در قانون اساسی است. شعارهای اول انقلاب چنین بود: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». البته آزادی در چارچوب رعایت موازین اسلامی و حقوق یکدیگر، از نظر شرع و قانون اساسی تفتیش عقاید ممنوع است، استقرار سمع، شنودگذاری و هرگونه تجسس ممنوع است. حیثیت و جان و مال اشخاص محترم است و هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم قانون و ابلاغ کتبی موارد اتهام. نشریات و مطبوعات باید در بیان مطالب آزاد باشند مگر در مورد ضد دین یا ضد عفت عمومی، در جهان امروز روزنامه‌ها زبان گویای مردمند و طبقات مختلف می‌توانند به وسیله آنها پیام خود را به مسؤولین برسانند و چنین نیست که فقط سخنگوی دولت باشند و موظف باشند فقط اخبار تکراری القاء شده از طرف مسؤولین را بنویسند.

تشکیل احزاب سیاسی باید آزاد باشد - البته در چارچوب موازین اسلامی - تا مردم از همه طبقات با عضویت در آنها بتوانند افکار و نظریات خودشان را تبیین کنند و در اثر تضارب و برخورد افکار مختلف هم خودشان آگاهی و رشد سیاسی پیدا کنند و هم دولت را در مواقع حساس یاری دهند، و هم نسبت به رجال سیاسی و با ارزش شناخت کامل پیدا کنند تا در مواقع انتخاب نمایندگان یا رئیس جمهور آمادگی کامل داشته باشند و چنین نباشد که هنگام انتخابات گرفتار گروههای خلق الساعه و تبلیغات مبذل آنان گردند، و بالاخره شرکت مردم در انتخابات آزاد توقف به شناخت قبلی و آمادگی کامل دارد، و راه آن تشکیل احزاب سیاسی آزاد است.

۱۰- در خانمه امیدوارم جنابعالی که شخصیتی متدین و متعهد و لایق و کاردان می‌باشید در پرتو توکل به خدای متعال و اقتداء به پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و دعای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در اجرای احکام اسلام و قانون اساسی و قوانین مصوبه، در سازندگی کشور در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی موفق باشید و بتوانید با انتخاب افراد خوب و حذف تشریفات غیرضروری و ادغام یا حذف ارگانهای تکراری، و اختیار روشهای ساده‌زیستی، موقعیت کشور و انقلاب را در برابر دشمنان حفظ نمایید و سعی کنید در هر حال جنبه مردمی بودن خود را از دست ندهید.

در نهج البلاغه می‌خوانیم: «الولایات رضا میرالرجال» (حکمت ۴۴۱)

و باز می‌خوانیم: «ان الله فرض علی ائمه‌العدل ان یقدروا انفسهم بضمعة الناس کیلا یتبغ بالفقر فقره»، (خطبه ۲۰۹)

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - ۱۹ محرم الحرام ۱۴۱۸ - ۱۳۷۶/۳/۵ - قم، حسینعلی منتظری

پیروزی بزرگ «چپ» در فرانسه!

گزارش اختصاصی از «راه توده»

پیروزی سوسیالیستها، کمونیستها و سبزها در انتخابات اخیر فرانسه، رویدادی است که از زمان اعتصابات سراسری فرانسه از دو سال پیش و آغاز گردش به چپ در فرانسه، پیش‌بینی می‌شد.

به دنبال تصمیم رئیس‌جمهور فرانسه مبنی بر انحلال مجلس نمایندگان این کشور، مراحل اول و دوم انتخابات پارلمانی پیش از موعد در این کشور و در روزهای ۲۵ ماه مه و اول ژوئن برگزار شد، که با پیروزی چشمگیر نیروهای چپ پایان یافت. پس از آن که در مرحله نخست انتخابات مجموع نیروهای چپ، مرکب از احزاب سوسیالیست، کمونیست، رادیکال سوسیالیست «جنبش شهروندان» و سبزها توانستند برخلاف پیش‌بینی‌های محافل حاکمه فرانسه، اکثریت آراء مرحله اول را نصیب خود سازند، پیروزی چپ در مرحله دوم نیز تقریباً روشن به نظر می‌رسید هرچند که قوانین فرانسه انتشار آمارهای غیر رسمی را از یک هفته پیش از موعد برگزاری انتخابات ممنوع کرده است، با این حال رهبران احزاب، گروهها، مطبوعات و سازمانهای اجتماعی که به این آمارها دسترسی داشتند، از پیروزی قطعی ائتلاف چپ در دومین مرحله انتخابات با خبر بودند. تنها مسئله مبهم میزان و وسعت شکست جناح راست و چگونگی تقسیم کرسیها بین خود گروههای چپ بود. با انحلال نتایج انتخابات، گروههای راست فرانسه تنها دو سال پس از گزینش رئیس‌جمهوری «ژاک شیراک» نه تنها به شکستی بزرگ دچار شدند، بلکه بنا به نوشته مطبوعات این کشور پائین‌ترین درصد آراء «راست» را در تاریخ پس از جنگ ثبت کردند. وسعت شکست راست در این واقعیت نیز انعکاس می‌یابد که بسیاری از مهمترین شخصیتهای این جناح، بخشی از وزراء و از جمله وزیر دادگستری و نفر دوم کابینه قبلی شکست خورده و نتوانستند کرسیهای خود را در پارلمان حفظ کنند. همچنین شکست راست در برخی مناطق بویژه پاریس بسیار گویاست و اهمیت نمادین دارد. چنانکه می‌دانیم با آن که حومه پاریس همواره سنگر جنبش کارگری و چپ تلقی می‌گردید، شهر پاریس نسبتاً از راست پشتیبانی می‌کرد، اما در انتخابات اخیر نیمی از کرسیهای این شهر نیز برای نخستین بار به چپ منتقل گردید. امری که خواه و ناخواه از این پس بر روی کارکرد شهرداریها در پاریس تأثیر خواهد گذاشت. بدین ترتیب روی گرداندان مردم پاریس از راست عمق بحران و ناراضی‌ها در این کشور را نشان می‌دهد. همچنین پیروزی چپ یک شکست شخصی برای رئیس‌جمهوری فرانسه محسوب می‌شود که هم خطر و

مسؤولیت انحلال پارلمان و شکست ناشی از آن را برعهده گرفت و هم موقعیت تراز اول خود را به عنوان رئیس‌قوای اجرایی از دست داد. اتحاد مرکب از سوسیالیستها، متحدین آن و سبزها بر روی هم توانست ۲۸۰ کرسی پارلمان را نصیب خود سازد و حزب کمونیست فرانسه در حالی که مؤسسات آمار و ناظران سیاسی تعداد نمایندگان این حزب را در بهترین حالت کمتر از ۳۰ نفر تخمین می‌زدند، این حزب توانست ۳۸ کرسی پارلمانی را به دست آورد که موقعیتی کاملاً غیر منتظره محسوب می‌شود. یعنی از ۳۹ نامزد کمونیست که به مرحله دوم راه یافتند، ۳۸ نفر آنها انتخاب شدند که قدرت سازماندهی و نفوذ مردمی این حزب را نشان می‌دهد. (این نسبت برای حزب سوسیالیست ۲ به یک است، یعنی تقریباً ۵۰ درصد نامزدهای حزب سوسیالیست که به مرحله دوم راه یافتند انتخاب شدند). بدین ترتیب حزب کمونیست فرانسه در فاصله سه سال تعداد نمایندگان خود را در پارلمان به تعداد ۱۵ نفر افزایش داد. اما بزرگترین موفقیت کمونیستها در انتخابات اخیر در آن است که تقسیم کرسیهای پارلمان اکنون به نحوی است که بدون رأی موافق این حزب، حکومت چپ نمی‌تواند تشکیل شود! پس از موج راست حاصل بحران و سپس چند پارگی اتحاد شوروی، اکنون با پیروزی چپ در فرانسه در ۱۱ کشور اروپایی اتحادهای چپ قدرت را به دست گرفته‌اند. بنابراین نتایج انتخابات فرانسه نه تنها بر پدیده گرایش به چپ موجود در اروپا مهر تأیید می‌زند، بلکه آن را کاملاً تقویت کرده و به مرحله تازه‌ای وارد می‌نماید. ویژگی پیروزی چپ فرانسه در آن است که اولاً نیروهای چپ و از جمله سوسیال دموکراسی این کشور نسبتاً در مقایسه با دیگر احزاب سوسیال دموکرات اروپا مواضع قطعانه‌تری دارد، ثانیاً از چند سال پیش بدین سو موج وسیعی از جنبشهای اجتماعی و اعتراضی و کارگری این کشور را فراگرفته است. جنبشهایی که هم زمینه پیروزی سریع چپ را فراهم ساختند و هم در عین حال با فشار دائمی خود، به صورت ضامن حفظ سمت رادیکال آن عمل می‌نمایند، و بالاخره بازگشت و مشارکت کمونیستها در حکومت یکی از چند قدرت اصلی جهان سرمایه‌داری، آن هم تنها چند سال پس از هیاوی مرگ ابدی کمونیسم، مسئله‌ای نیست که که هیچکس بتواند ابعاد آن را دست کم بگیرد. این نکته‌ای است که گروههای راست فرانسه در تمام دوران انتخابات پیرامون آن کارزار بزرگی را به راه انداختند. شاید همین تبلیغات نیز به پیروزی چپ کمک کرد، زیرا که بنا بر آمارهایی که پس از برگزاری انتخابات انتشار یافته، اکثریت مردم فرانسه حضور کمونیستها در هیأت دولت را امری مثبت تلقی می‌کنند.

در هر حال همه اینها به پیروزی اخیر چپ فرانسه اعتبار واقعی دیگری بخشید. نباید فراموش کرد که پیروزی چپ فرانسه بر بستر یک بحران بزرگ اجتماعی و اقتصادی صورت می‌گیرد. فرانسه تنها کشور اروپایی است که از سال ۱۹۸۱ بدین سو در هر دوره انتخابات، اکثریت پارلمانی آن تغییر یافته است. با توجه به این که در تمام این دوران (به جز یک دوره کوتاه) سیاستهای لیبرالی حاکم بوده است، می‌توان از رأی منفی پی در پی مردم به گروههای حاکم عمق ناراضی و ناسازگاری آنها را با برنامه‌های لیبرال و نولیبرال کاملاً مشاهده کرد. پس از جنبش و اعتصابات بزرگ کارگری نوامبر و دسامبر ۱۹۹۵، موجی از جنبشهای اجتماعی این کشور را فراگرفته است که همچنان ادامه دارد. وسعت این جنبشها بود که سرانجام چنان عرصه را بر برنامه‌های رئیس‌جمهور فرانسه تنگ کرد که تصمیم گرفت با انحلال پارلمان «کارت سفید» دیگری دریافت کرده و برای حمله به زحمتکشان مجوز و مشروعیت مجدد به دست آورد. این تصمیم در شرایطی اتخاذ گردید که همه نظرسنجی‌ها جناح راست را پیروز قطعی یک انتخابات احتمالی نشان می‌داد. راست فراتر از ضامن بر روی ضعف سوسیالیستها، ناشی از نداشتن جایگزین در برابر برنامه ساختمان اروپای لیبرال تکیه داشت و پیروزی خود را تضمین شده می‌دانست. با اینحال اوضاع به نحو دیگری تکامل یافت. رهبران سوسیالیست فرانسه سرانجام به ناممکن بودن اجرای تعهدات پیمان ماستریخ در شکل کنونی آن و در شرایط این کشور پی برده و از آن فاصله گرفتند. بدین ترتیب زمینه به سرعت برای اتحاد چپ و ارائه یک جایگزین نوین و معتبر فراهم گردید. احزاب کمونیست و سوسیالیست فرانسه بیانیه مشترک مهمی را امضاء کردند که هم اکنون بحث بر سر اجرای آن در میان رهبران این احزاب ادامه دارد. در این بیانیه صریحاً توقف خصوصی سازیها، افزایش محسوس دستمزدها، کاهش ساعات کار بدون کاهش دستمزدها مورد تأکید قرار گرفت، بر نقش دولت در همبستگی و انسجام اجتماعی و برقراری عدالت در جامعه تأکید گردید و قول داده شد که قوانین خارجی پشتوانه

نژادپرستانه حاکم ملفی گردیده و اصل خاک در تعیین تابعیت مجدداً برقرار شود همچنین صریحاً اعلام گردید که طرفین حو هان «تغییر سمت» ساختمان اروپایی به سوی بک اروپای مردمی، همبستگی و اشتغال هستند. اهمیت و نقش این برنامه و این اقدامات را که درست در سمت مخالف برنامه‌های نئولیبرالی حاکم قرار دارند در جلب نظر مثبت مردم نباید کوچک انگاشت.

حکومت جدید چپ

صبح روز دوم ژوئن، آلن ژویه، نخست‌وزیر فرانسه که زمانی خود را فرمان «انعطاف ناپذیری» در برابر جنبش مردم نشان می‌داد، در شرایطی فوق‌العاده تحقیرآمیز رسماً استعفای خود را اعلام داشت. این استعفا بویژه از آن رو برای وی شکستی بزرگ محسوب می‌شود که بسیاری از رهبران جناح راست فرانسه، ژویه و روش و منش قلدرمنشانه وی را مسؤول شکست راست می‌پنداشتند و وی را ناچار ساختند که از قبل اعلام کند که نامزد نخست‌وزیری نخواهد بود. پس از استعفای رسمی آلن ژویه، رئیس‌جمهور فرانسه مطابق قانون اساسی «ژوسن» دبیرکل حزب سوسیالیست را که رهبر اکثریت پارلمانی محسوب می‌شود به عنوان نخست‌وزیر جدید این کشور معرفی کرد. بدین ترتیب دوران دیگری از «همزیستی» در صحنه سیاسی فرانسه آغاز می‌شود، یعنی یک رئیس‌جمهور راست ناچار خواهد بود با یک نخست‌وزیر چپ همکاری کند! رئیس‌جمهوری که از این پس در واقع در اپوزیسیون قرار دارد!

با تعیین نخست‌وزیر جدید، مذاکرات و مباحثات بر سر سیاستهای دولت جدید، ترکیب کابینه و حضور وزرای کمونیست ادامه دارد. کنگره بیست و نهم حزب کمونیست فرانسه شرکت در دولت ائتلاف چپ را مشروط به نظر مثبت اعضای حزب نموده بود. این نظرخواهی در شکل کمیته‌ها و کنفرانسهای اعضای حزبی اکنون در جریان است و نتایج آن صبح روز سه‌شنبه سوم ژوئن اعلام خواهد شد. با اینحال از هم اکنون روشن است که اکثریت بزرگ اعضای این حزب با شرکت در کابینه، تحت شرایطی که رهبری این حزب به مذاکره پیرامون آن مشغول است، موافقت اصولی خواهند داشت. باید به یاد داشت که این نخستین بار نیست که در فرانسه حکومت متحد چپ تشکیل می‌شود. در سال ۱۹۸۱ نیز احزاب کمونیست و سوسیالیست فرانسه در یک کابینه ائتلافی شرکت کردند. تفاوتی که این بار وجود دارد، صرف نظر از اوضاع بین‌المللی به کلی متفاوت، در آن است که در سال ۱۹۸۱ اولاً تعداد نمایندگان کمونیست در پارلمان کمتر از امروز بود و ثانیاً و مهمتر از آن این که حزب سوسیالیست به تنهایی از اکثریت مطلق پارلمانی برخوردار بود و حضور نمایندگان کمونیست در کابینه از توافقات قبلی ناشی می‌گردید، در حالی که اکنون بدون آراء نمایندگان کمونیست اساساً اکثریت مطلق پارلمان و حکومت چپ وجود نخواهد داشت. این وضعیت بر روی حکومت جدید چپ و برنامه‌های آن مستقیماً تأثیر خواهد گذاشت و موقعیت جناح چپ در حزب سوسیالیست را تقویت خواهد کرد. جناحی که صریحاً اعلام داشته است که سوسیال دموکراسی را پاسخگوی مشکلات جامعه فرانسه نمی‌داند. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که در گروههای ائتلافی با سوسیالیستها، هم «سبزها» و هم «جنبش شهروندان» در بسیاری از مسائل اساسی نزدیکی بیشتری میان این نیروها با کمونیستها وجود دارد تا با سوسیالیستها. ائتلاف این گروهها با حزب سوسیالیست بیش از آن که نزدیکی‌های سیاسی و برنامه‌ای باشد، ناشی از وزنه سیاسی حزب سوسیالیست در انتخابات بود. بدین ترتیب موقعیتی که حزب کمونیست در تشکیل اکثریت پارلمانی بدست آورده است، جناحهای رادیکال این نیروها را نیز تشویق می‌کند که با قدرت بیشتری از خواسته‌های خود دفاع کنند. در نتیجه اکنون در ائتلاف چپ پیروزمند فرانسه، صرفنظر از کمونیستها، هم در درون حزب سوسیالیست و هم در چارچوب نیروهای ائتلافی با آن یک نیروی جدی طرفدار اقدامات رادیکال و قاطع و طرفدار در پیش گرفتن سیاستی متفاوت با دیگر احزاب سوسیال دموکرات اروپا وجود دارد، نیروئی که بدون آن حکومت چپ وجود نخواهد داشت. به همه اینها چنانکه گفتیم باید نقش جنبشهای اجتماعی و مبارزاتی مردم فرانسه را نیز اضافه کرد. نیروهای مترقی فرانسه چه قبل از برگزاری انتخابات و چه اکنون پس از پیروزی چپ تأکید دارند که صرفنظر از ترکیب کابینه جدید و سیاستهای آن این جنبشها باید ادامه یابد و این در واقع تفاوت بنیادین میان اتحاد چپ امروز با اتحاد چپ شکست خورده سال ۱۹۸۱ است. علت اصلی شکست ائتلاف چپ فرانسه در دهه هشتاد آن بود که آن ائتلاف می‌کوشید تحول انقلابی را از طریق نوشتن برنامه و توافق و مذاکره و چانه‌زدن در بالا عملی کند. به همین دلیل پیروزی چپ عملاً به شکل امید به معجزه رهبران درآمده و به برکناری مردم از مبارزه و سیاست انجامید. امروز مسئله سیمایی کاملاً متفاوت دارد. همه چیز نشان می‌دهد که پیروزی اتحاد چپ فرانسه نه فقط مبارزات مردم این کشور را متوقف نخواهد ساخت، برعکس شرایط مساعدتری را برای گسترش هرچه بیشتر آن فراهم خواهد کرد. مردم فرانسه حاضر به پذیرش برنامه‌های راست نئولیبرال نیستند. همه رهبران چپ نیز تأکید دارند که اجازه نخواهند داد تجربه ۱۹۸۱ تکرار شود و یکبار دیگر مردم این کشور سرخورده و ناامید شوند. امید به آن که چپ این بار موفق شود، اکنون امیدی واقعی است!

اتحاد چپ‌های مذهبی و غیر مذهبی در جهان

(نگاهی به جنبش «الهیات رهائی بخش»)

بخشی از سرسخت‌ترین و استوارترین مقاومتها در برابر سیستم سرمایه‌داری، در حال حاضر در کشورهای آمریکای لاتین دیده می‌شود. شرایط غیرقابل تحمل اقتصادی و اجتماعی حاکم بر اکثریت جمعیت این کشورها، به ظهور «الهیات رهائی بخش» در کنار جنبشهای انقلابی مارکسیستی انجامیده است. هدف این نوشته ارزیابی جوانب اصلی این جنبش اجتماعی و نشان دادن اهمیت آن به عنوان نمونه‌ای مثبت و موفق در همکاری چپ مذهبی و غیرمذهبی در مبارزه مشترک آنها علیه ستم سرمایه‌داری است.

نتایج فاجعه‌بار سیاستهای نئولیبرالی در آمریکای لاتین

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سرمایه‌داری جهانی ادعا می‌کند، که جهان ما ناظر پایان‌یافتن و به سرآمدن دوران ایدئولوژی‌هاست. یکی از مشتمع‌ترین نتایج این تئوری بدیع که از طریق محافل نئولیبرال تبلیغ شده و متأسفانه به درون جنبش چپ ایران نیز رسوخ کرده است، این است که سیستم سرمایه‌داری لیبرال بهترین و حتی مطلوب‌ترین راه مقابله با مشکل فقر در جهان است این تئوری فقر را نتیجه عقب‌ماندگی اقتصادی دانسته و ادعا می‌کند که با تسریع

روند توسعه از طریق «بازار آزاد سرمایه‌داری» و با استفاده از سرمایه و تکنولوژی وارداتی، پیشرفت حاصل شده و گرسنگی و فقر ناپدید خواهد شد. واقعیات زندگی و داده‌های آماری موجود در رابطه با توزیع ثروت در سطح جهان، نادرستی این ادعا را نشان می‌دهند. به عنوان نمونه برزیل که اقتصاد آن در سال ۱۹۶۴ مقام ۴۶ را در سطح جهان دارا بود، در سال ۱۹۹۶ به ردیف هشتم ارتقاء یافت. در عرض سی سال گذشته پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژیک غیرقابل انکاری در این کشور به وقوع پیوسته است. اما از طرف دیگر در همین دوران، شرایط اجتماعی فقرا وخیم‌تر شده و گرسنگی و ستم اقتصادی در حد بی‌سابقه‌ای در این کشور بیدار می‌کند. بنا بر گزارش بانک تجارت خارجی مکزیکی، اتحاد سیاست‌های نئولیبرالی در آمریکای لاتین، نه تنها معضل فقر را حل نکرده است، بلکه آن را گسترده‌تر کرده است. براساس این گزارش تعداد فقرا و بی‌چیزان در آمریکای لاتین از ۱۷۵ میلیون در سال ۱۹۸۶ به ۲۲۴ میلیون در سال ۱۹۹۵ افزایش یافته و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲ هزار بالغ بر ۲۳۲ میلیون شود. فقر، سیستم اجتماعی و سیاسی موجود در این کشورها که زائیده بی‌عدالتی تاریخی و ساختاری است، روز به روز شمار بیشتری را به رویارویی مستقیم با سیستم سرمایه‌داری سوق می‌دهد. در نتیجه در کنار جنبش‌های انقلابی مارکسیستی شاهد پا گرفتن جنبش‌های مذهبی ضد سرمایه‌داری در همه این کشورها هستیم. در آمریکای لاتین چپ مذهبی بالغ بر ۲۵ سال است که بطور رسمی در چارچوب جنبش «الهیات رهائی‌بخش» فعالیت می‌کند.

این جنبش «الهیات رهائی‌بخش» در چارچوب شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی آمریکای لاتین شکل گرفته است. اولین کنفرانس الهیات رهائی‌بخش در سال ۱۹۷۰ با شرکت گروهی از روحانیون کاتولیک و پروتستان از سراسر آمریکای لاتین برگزار شد. متعاقباً از طریق استفاده از شبکه مدارس مذهبی که تقریباً در همه این کشورها وجود دارند، این جنبش در سراسر آمریکای لاتین جنوبی اشاعه یافت. «الهیات رهائی‌بخش» تئوری بورژوا - لیبرال در توضیح پدیده فقر را مردود دانسته و در مقابل آن تئوری دیالکتیکی فقر را پایه فعالیتها و سیاستهای خود قرار داده است. براساس این نظر، فقر نتیجه طبیعی سازمان اقتصادی سیستم سرمایه‌داری است که بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیرشاغل و بیکار جامعه را به حاشیه می‌راند. سرمایه‌داری به توده‌هایی که فاقد منابع مالی هستند، چیزی عرضه نکرده و خود به خود آنها را بیرون از قلمرو بازار قرار داده و به سمت فقر سوق می‌دهد. الهیات رهائی‌بخش راه مقابله با بی‌عدالتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع آمریکای لاتین را در آموزش‌های دین‌پسج‌جسته و در صدد است از طریق عملکردهای یک جنبش رهائی‌بخش به راهی ملتهای تحت ستم یاری رساند. به طور خلاصه این جنبش در عمل اولاً مخالف سرمایه‌داری بوده و آن را علت اساسی شرایط غیرانسانی حاکم بر کشورهای آمریکای لاتین می‌داند. ثانیاً از هر جنبش اجتماعی که به سود فقرا و اکثریت بی چیز جامعه فعالیت می‌کند حمایت کرده و ثالثاً در صدد تبدیل اکثریت در حاشیه قرار گرفته جامعه به اکثریتی از نظر اجتماعی و سیاسی فعال است.

الهیات رهائی‌بخش با توسل به آموزشها و اساطیر دین مسیح بر ماهیت «شیطانی» سرمایه‌داری تأکید ورزیده و راه حل را در ایجاد سیستمی می‌داند که در آن اکثریت فقیر جامعه بشری، موضوع اصلی تاریخ خواهد بود. البته نه به این دلیل که آنها فقیرند، بلکه از این رو که آنها اکثریت جامعه بشری را تشکیل می‌دهند. از نظر این جنبش هواداری از فقرا تنها زمانی معنی می‌دهد که مادرکنار و دوشادوش آنها بر علیه فقری که بیدادگرانه ایجاد و به آنها تحمیل شده است شرکت کنیم. بی‌گیری این هدف، «الهیات رهائی‌بخش» از مارکسیسم و آموزش‌های آن بهره‌گرفته است. این جنبش آن بخش از مارکسیسم را که مکانیسم استثمار سرمایه‌داری را نشان داده و امکان ایجاد سیستم اقتصادی برتر را نشان می‌دهد، پذیرفته و در آموزش‌های خود گنجانده است. روحانیون هوادار این جنبش ضمن رد اصول فلسفی مارکسیسم، به اهمیت توجه به عوامل اقتصادی، مبارزه طبقاتی و قدرت ایدئولوژی‌های رهائی‌بخش منجمله ایدئولوژی مارکسیسم آگاه هستند. از نظر فعالین جنبش «الهیات رهائی‌بخش» سوسیالیسم سیستمی است که زمینه‌های لازم برای ایجاد حکومت الهی که آموزش‌های مذهبی، بنای آن را به مؤمنین می‌آموزد را فراهم می‌کند. در نتیجه این جنبش مذهبی، صرفاً ضد سرمایه‌داری نبوده، بلکه در عین حال هوادار و خواهان ایجاد و برقرار سوسیالیسم است. از نظر این جنبش اگر در قرن نوزدهم جنبش‌های کارگری، جواب سیاسی توده‌های کارگران به بی‌عدالتی در توزیع ثروت در کشورهای صنعتی بود، در حال حاضر، جنبش‌های انقلابی و ضدامپریالیستی در جهان سوم جواب سیاسی به سیستمی است که بی‌عدالتی و فقر و بی‌چیزی را در کشورهای «حاشیه» ایجاد می‌کند. الهیات رهائی‌بخش در عمل خود را متعهد به حمایت از همه جوانب مثبت جنبش‌های آزادی و عدالت خواهانه کرده و انتقاد از انواع کاستی‌ها و نکات منفی این جنبش‌ها را در راستای بهبود کلی آنها، وظیفه خود می‌داند.

علی‌رغم مخالفت رسمی واتیکان و تبلیغات مسموم روحانیون وابسته به زمینداران و طبقات استثمارگر و امپریالیسم آمریکا، در کشورهای آمریکای لاتین چپ مذهبی به همکاری همه جانبه با جنبش‌های انقلابی مارکسیستی پرداخته‌اند. برجسته‌ترین نمونه این همکاری را می‌توان در نیکاراگوئه دید. همکاری بین «ساندنیستا» و چپ مذهبی که قبل از سرنگونی رژیم ساموزا آغاز شده بود، با به قدرت رسیدن رژیم انقلابی در سال ۱۹۷۹ نیز ادامه یافت. در دوران حکومت «ساندنیستا» شش روحانی مسئولیت‌های کلیدی دولتی در دفاع از انقلاب آن کشور را به عهده داشتند. به عنوان مثال می‌توان دو نمونه برجسته «میکوتل د - اسکوتوبراگمن»، وزیر امور خارجه و «ارنستو کاردنال» وزیر فرهنگ حکومت انقلابی را نام برد. همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی در نیکاراگوئه حتی پس از دست دادن قدرت بوسیله ساندنیستا همچنان ادامه یافته است.

نمونه دیگر این همکاری تاریخی بین چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی را می‌توان در السالوادور دید. طی جنگ داخلی این کشور، روحانیون مترقی در کنار انقلابیون مارکسیست ایستادند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه از دست دادند. به عنوان مثال اسقف اعظم «آسکار آرنلئو دومرو» در سال ۱۹۸۰ هنگام برگزاری مراسم مذهبی، بوسیله گروه‌های مرگ دولتی به قتل رسید. نامبرده یکی از مخالفین سرسخت نیروهای ارتجاعی وابسته به آمریکا و از هواداران سرسخت الهیات رهائی‌بخش بود. تحت رهبری او کاتولیک‌های کشور در «انجمن‌های پایه‌ای» سازمان یافتند. انجمن‌هایی که در دوران جنگ داخلی به صورت «هسته‌های سیاسی» فعالانه شرکت داشتند طی جنگ داخلی السالوادور هزاران فعال چپ مذهبی به جرم همکاری با چپ غیرمذهبی و مخالفت با الیگارش‌های حاکم ترور شدند. در این کشور به یاد و به نام یکی از روحانیون هوادار «الهیات رهائی‌بخش» که بوسیله نیروهای دولتی ترور شد، شهرک «سگوندو مونتس» از جانب این جنبش ایجاد شده و اداره می‌شود. اهالی این شهرک ارزش‌های الهیات رهائی‌بخش در جهت تحقق عدالت اجتماعی از طریق دیکراسی، تعادل و امکانات برابر برای همه را دنبال می‌کنند.

همکاری ثمربخش چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی را در اکثر کشورهای آمریکای لاتین از مکزیکی و پرو گرفته تا برزیل و کلمبیا می‌توان دید. چپ مذهبی واقعی است تاریخی و آفریده این یا آن حزب و سازمان و یا منحصر به ایران و جوامع اسلامی نبوده و نتیجه مستقیم مجموعه‌ای از عوامل تاریخی - ساختاری در

کنوره‌های جهان سوم است. سازمان اقتصادی سیستم سرمایه‌داری در این کشورها بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیرشاغل و بیکار جامعه را به حاشیه می‌راند. در نتیجه فقر رو به گسترش در این کشورها شمار بیشتری از افراد با سطح تجربه، آگاهی و دانش سیاسی متفاوت به مبارزه علیه ستم سرمایه‌داری پیوسته و بخش قابل توجهی از آنها در سازمانها و جنبشهای مذهبی متشکل می‌شوند. این واقعیت همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی را به ضرورتی تاریخی تبدیل کرده است.

صحنه اصلی مبارزه و وظیفه اساسی نیروهای دمکراتیک

نقل از پیش‌تاز (ارگان اتحاد چپ دمکراتیک ایران)

در نبرد حیاتی و سهمگینی که بین نیروهای آزادیخواه و مترقی با نیروهای ضددمکراتیک و ضدمردمی در جریان است، انتخاب صحنه اصلی مبارزه حائز اهمیت فراوانی است. مبارزه برای تحول بنیادین جامعه تمام شئون زندگی اجتماع را در بر می‌گیرد. به سخن دیگر صحنه‌های از زندگی نیست که مبارزه بین نو و کهنه، بین ترقی و ارتجاع در آن وجود نداشته باشد. مبارزه در هر صحنه به جای خود لازم است و در سرنوشت نهایی پیکار مؤثر است. با اینهمه صحنه‌های گوناگون مبارزه در لحظات مشخص اهمیت و شدت وحدت یکسانی ندارند. برای ما ملاک اهمیت وحدت یک صحنه مبارزه در لحظه معین آن است که مبارزه در این صحنه تا چه حد منعکس‌کننده وظایف اصلی و مبرم است. ما باید صحنه اصلی مبارزه را که به وسیله آن قاطع‌تر، آسان‌تر، و سریع‌تر می‌توان بر نیروهای ضددمکراتیک و وابسگرا ضربه وارد آورد را به درستی تشخیص دهیم و نیروهای خود را در آن صحنه متمرکز سازیم. مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی و ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی و تمامی نیروهای سرکوبگر و ضد دمکراتیک تلاش می‌کنند تا توطئه‌های رنگارنگی را برای سردرگم ساختن مبارزان جوان و حفظ و تشدید پراکندگی و نفاق بین نیروهای مبارز و دمکراتیک اجرا کنند تا نیروهای انقلابی را از صحنه اصلی مبارزه منحرف سازند و صحنه دیگری را علی‌رغم میل و توانایی و آمادگی نیروهای انقلابی، به آنها تحمیل کنند و این نیروها را با شکست کامل سیاسی و فروپاشی کامل سازمانی رو به رو سازند. از این رو باید توطئه‌های حاکمیت را در این زمینه به درستی تشخیص دهیم و آن را افشاء سازیم. در عین حال باید هشیار باشیم که تحت فشار برخی از نیروهای انقلابی و آزادیخواه که تشخیص و ارزیابی نادرستی از صحنه اصلی مبارزه دارند قرار نگیریم و ناخواه به صحنه‌ای از مبارزه کشانده نشویم که صحنه اصلی مبارزه نیست و به هیچ قیمتی به استفاده از نیروی عمده خود در صحنه‌های فرعی اقدام نکنیم. همچنین برخی از جریانهای اپوزیسیون که فاقد روحیات و فرهنگ دمکراتیک هستند و در اسارت حسد و کینه و تعصب کور قرار دارند به جو سازی‌های خصمانه و دروغ‌پردازی‌ها و اشاعه انگ و تهمت‌ها علیه دیگر نیروهای اپوزیسیون که رقیب خود می‌دانند اقدام می‌کنند. در چنین وضعیتی ما باید با درایت و هشیار و خونسزدی و به دور از عصبیت و کینه عمل کنیم و برخلاف روش همان جریانات از اعمال شیوه غیرسیاسی، غیرانسانی و غیراخلاقی پرهیز کنیم. زیرا ما باید با پایداری و تداوم فعالیت درازمدت مؤثر و سالم، اتخاذ موضع‌گیری‌های صحیح دمکراتیک و مترقی، اعمال رفتاری انسانی و شایسته، و با برخورد‌های صادقانه و حقیقت‌جو و انتقادپذیر، جوسازهای خصمانه و دروغ‌پردازی‌ها علیه خود را خنثی سازیم. نباید اجازه دهیم تا پراکندگی و نفاق بین نیروهای دمکراتیک و مستقل اپوزیسیون حفظ و تشدید شود و از صحنه اصلی مبارزه غافل شویم بلکه باید بیش از پیش نیروی عمده خود را برای تحقق اهداف اعلام شده خود بسیج کنیم.

در شرایط کنونی، صحنه اصلی مبارزه، مبارزه برای تأمین دمکراسی کامل و بدون قید و شرط در جامعه و برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حکومت در کشور می‌باشد و وظیفه مبرم خود می‌دانیم تا برای ایجاد و تقویت و تحکیم یک نیروی اجتماعی پشاهنگ یعنی آلترناتیو فراگیر دمکراتیک و مردمی که مورد قبول و حمایت وسیعترین اقشار مردم باشد، نیروی خود را متمرکز سازیم.

جامعه ما، در بحرانی عمیق، همه جانبه و فراگیر فرو رفته است. کشور در آستانه ورشکستگی کامل صنعتی و کشاورزی قرار گرفته است. بحرانی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی بر کشور حاکم شده است. اعمال خشن سیاست سرکوب و ترور، تسلط اختناق دینی، نقض آشکار و خشن و مستمر حقوق و آزادیهای اساسی مردم، تنگدستی فزاینده، بیکاری میلیونی و گسترده، بی‌خانمانی، گرانی و تورم افسارگسیخته، رشد بیماریهای عصبی و روحی و انفرادی، گسترش فساد و ارتشاء و فحشاء، نبودن افق روشن برای ازدواج و تحصیل و کار مناسب جوانان، گسترش روحیه دلالت صفتی و تزویر و ریا و فرهنگ منفعت طلبانه، ست شدن اعتبار ملی در سطح جهان، ... از پیامدهای عمده استقرار حکومت دینی و نظام سرمایه‌داری افسارگسیخته تجاری در کشور است.

واقعیت آن است که با فحش و ناسزاگویی، با نفرین و ناله، با دعا و التماس، با بی‌تفاوتی و کنارکشیدن و به انتظار ظبور یک «منجی» یا به دنبال فرصت‌های طلایی مناسب در آینده نشستن، و با پذیرش و گردن نهادن به وضعیت موجود، یا تسلیم در مقابل نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و گروههای فشار، یا دل بستن به دولت‌های خارجی، ... نه تنها بساط ظلم و استبداد و بی‌عدالتی برچیده نمی‌شود بلکه خودکامگان حاکم امکان می‌یابند تا هرچه بیشتر منافع و حقوق مردم را لگدمال و وضعیتی فاجعه‌بار را به مردم تحمیل و مملکت را ویران کنند. با انبوهی از ناراضیانی سست و متزلزل که اسیر ترس و یأس و انفعال و بی‌تحریکی فاسدکننده یا حصادات‌های غرض‌آلود و کینه‌ورزی‌های کور و جاه‌طلبی‌ها و خودپرستی‌های ضایع‌کننده و فاقد فرهنگ سیاسی سالم باشند، نمی‌توان به عمل سیاسی سالم و کارآ و مؤثری دست زد و به اهداف والا و انسانی دست یافت. با انبوهی از ناراضیانی که بین آنها اتحاد و همبستگی برقرار نشده باشد و تحت تبلیغ و ترویج، سازماندهی، هدایت و رهبری یک جبهه متحد دمکراتیک فراگیر قرار نگرفته باشند، نمی‌توان تحول بنیادین مثبت و مترقی دمکراتیک در کشور را تحقق بخشید.

رمز پیروزی ما در آگاهی، وحدت، سازمان یافتگی است. اگر نیروهای اپوزیسیون دمکراتیک و مستقل میهن نتوانند با مردم و مبارزه توده‌ها پیوند ارگانیک و هدایت‌کننده برقرار سازند و نتوانند بر شمارها و اشکال حرکت مردم تأثیر بگذارند، و اگر یک آلترناتیو دمکراتیک در جامعه ما حضور فعال گسترده نداشته باشد، این خطر وجود دارد که از مبارزات به حق مردم، آن دسته از نیروهایی بهره‌گیرند که در صدد استقرار دیکتاتوری دیگری بر کشور هستند و یا این که کشورهای بیگانه به سود منافع خود و تجزیه کشور از آن سوء استفاده کنند و مردم بار دیگر به دنبال نیرویی بیفتند که برای آنها نه دمکراسی، رفاه و عدالت اجتماعی، بلکه دیکتاتوری و فقر و فلاکت به بار آورد. از این رو نیروهای دمکراتیک میهن باید بتوانند جایگاه خود را در بین نیروهای اپوزیسیون پیدا کنند، اهداف و برنامه خود را مطرح سازند، بر پراکندگی و تفرقه در صفوف خود غلبه کنند، متحد و متشکل شوند و خود را به عنوان آلترناتیو دمکراتیک مطرح کنند و با گسترش فعالیت خود

«دولت تأمین اجتماعی» - از رویا تا واقعیت!

الف - آذرنگ

از جمله پیامدهای تبدیل کشورهای سابق سوسیالیستی در شرق اروپا و اتحاد جماهیر شوروی به کشورهای سرمایه‌داری، فروپاشی باورها و دانسته‌ها و اندوخته‌های ذهنی و ناکافی برخی از رهبران سازمانهای چپ ایران است. زلزله‌ای که در مهاجرت، سقف برخی از سازمانهای چپ را بر سر رهبران این سازمان‌ها فرو ریخت، البته در داخل کشور، با چنین شدتی بوقوع نپیوسته و عوارض دردناکی که در مهاجرت شاهدش هستیم، در داخل کشور نمودی این چنین نداشته است. با آن‌که انبوه رویدادهای ایران، چنان است که مجالی برای پرداختن به مسائل مطرح در مهاجرت باقی نمی‌گذارد، اما از آنجا که اگر گفته و نوشته نشود، پاره‌ای از نظریه‌سازان جدید در سازمانهای چپ، ممکن است دیگران را مجاب شده و خود را محق ارزیابی کنند، چاره‌ای جز پرداختن به برخی از این نظرات نیست بویژه آنجا که این نظرات با اطلاعات غلط و نادرست همراه شده و به نشریات مهاجرت راه می‌یابد و بیم آن می‌رود که باورهایی را همراه آورد. در این راستا بحث «دولتهای تأمین اجتماعی» و نمونه کشورهای اسکاندیناوی از مباحث مهم می‌باشد. لذا در اینجا به بررسی اجمالی و محدود برجسته‌ترین نمونه دولت تأمین اجتماعی یعنی مدل سوئد می‌پردازم تا حقایق آشکار شود.

حزب سوسیال دمکرات سوئد که در سال ۱۹۳۲ برای اولین بار قدرت سیاسی را به دست گرفت، تا به امروز نزدیک به ۶۰ سال حزب حاکم در این کشور بوده است. این حزب پس از ۴۴ سال حکومت بلاانقطاع، در سال ۱۹۷۶ برای اولین بار انتخابات را به ائتلافی از سه حزب محافظه‌کار باخت. بعد از دو دوره انتخاباتی این حزب مجدداً در سال ۱۹۸۲ قدرت را به دست گرفت و تا سال ۱۹۹۱ حزب حاکم در سوئد بود. حزب سوسیال دمکرات سوئد از انتخابات عمومی ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۴ تا به امروز حزب حاکم است.

حزب سوسیال دمکرات سوئد از آغاز جنگ جهانی اول، نه تنها سیستم سرمایه‌داری را پذیرفته است، بلکه از آن در برابر هر تهدیدی دفاع نیز کرده است، این حزب همیشه عنوان کرده است که آنچه به نفع سرمایه‌داری سوئد است، برای طبقه کارگر آن کشور نیز مفید است!! باید توجه داشت که صرف وجود علائق مشترک بین نیروهای اجتماعی مختلف، به برآمد دولتهای تأمین اجتماعی نمی‌انجامد. دلیل اصلی برآمد این پدیده را باید در جای دیگر جست. افزایش استعمار کارگران کشورهای جهان سوم یکی از عمده‌ترین عوامل رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی و ایجاد دولت تأمین اجتماعی در سوئد و دیگر کشورهای اروپایی است. سوئد از آغاز دهه ۱۹۶۰ یکی از صادرکنندگان عمده سرمایه به کشورهای جهان سوم بوده است. دولت‌های تحت رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد با همه توان از صدور سرمایه سوئدی به خاورمیانه، امریکای لاتین، شرق آسیا حمایت کرده‌اند. این حزب در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، فعالانه در انواع سازمانهای امپریالیستی مانند صندوق بین‌المللی پول و پیمان تجارت جهانی «گات» شرکت کرده و طبقه کارگر سوئد را متقاعد کرده است که چنین فعالیتهایی در جهت گسترش رفاه و صلح جهانی صورت می‌گیرد. دولت‌های تحت کنترل این حزب، سالیان متمادی از شرکت در تحریم اقتصادی دولت نژادپرست افریقای جنوبی خودداری کردند. در نتیجه طی چندین دهه، شرکت‌های مهم سوئدی مانند "COPCO" و "ATLAS" در آفریقای جنوبی تحت سلطه رژیم آپارتاید فعال بودند. همبستگی حزب سوسیال دمکرات سوئد در نهایت همیشه با سرمایه‌داری سوئد و سرمایه جهانی بوده است. در بهار ۱۹۸۳ زمانی که کارگران فولاد در آلمان غربی در اعتصاب بودند، شرکت‌های اتومبیل سازی آن کشور به دولت سوئد مراجعه کردند. دولت تحت کنترل حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن تقاضای کارگران اعتصابی در آلمان غربی را رد کرده و فولاد مورد نیاز شرکت‌های اتومبیل سازی آلمان را به آن کشور صادر کردند.

سوسیالیست‌های سوئد دست در دست سرمایه‌داران آن کشور، در سرکوب هر جنبشی که به نوعی تهدیدی علیه سلطه سرمایه محسوب شده است، شرکت کرده‌اند. این حزب از ابتدا به همراه مجموعه جنبش سوسیال دمکراسی اروپا، انقلاب اکبر را با صراحت کامل محکوم کردند. طی دهه ۱۹۳۰، حزب سوسیال دمکرات سوئد نه تنها مواضع خصمانه علیه حزب کمونیست سوئد و اتحاد شوروی داشت، بلکه در سراسر اروپا در سرکوب هر تهدیدی بر علیه تقدس مالکیت خصوصی شرکت کرد. به عنوان نمونه، شرکت سوئدی‌ها در «بریکاد بین‌المللی» در جنگ داخلی اسپانیا، غیرقانونی و مستوجب تعقیب قانونی بود. در حالی که افرادی که داوطلب شرکت در ارتش فنلاند به رهبری ژنرال فاشیست «مانرهایم» که علیه اتحاد شوروی می‌جنگید، می‌شدند، به عنوان قهرمان سوئد مورد تشویق قرار می‌گرفتند. در این دوره روابط بین سوئد و آلمان نازی بسیار دوستانه بود و نمایندگان نیروهای نظامی سوئد با تأیید دولت سوسیال دمکرات آن کشور در مراسم پنجاهمین سالگرد تولید هیتلر شرکت کردند. طی جنگ جهانی دوم، دولت سوئد، همکاری مشترک سرمایه‌داران سوئدی و آلمانی را تأیید کرد. ماشین جنگی فاشیسم به میزان قابل توجهی به فولاد، مواد اولیه صنعتی و تسلیحات ساخت سوئد وابسته بود. ناوگان دریایی سوئد این محموله‌ها را در دریای بالتیک حمایت کرده و راه آهن و فرودگاه‌های سوئد در جهت انتقال سرباز و مهمات به تروژ و از آنجا به جبهه شرقی علیه اتحاد شوروی به کار گرفته می‌شد. شمار زیادی از کمونیست‌های سوئدی در دوران جنگ در اردوگاه‌های نظامی زندانی شده و توزیع نشریات کمونیستی از طریق وسائل نقلیه عمومی و پست ممنوع اعلام شده بود. پس از پایان جنگ، حزب سوسیال دمکرات سوئد فعالانه در جنگ سرد شرکت کرد در دفاع از سرمایه‌داری جهانی، دولت‌های تحت کنترل این حزب، فعالانه در تحریم اقتصادی شوروی که به ابتکار ایالات متحده سازمان یافته بود، شرکت کردند. در این دوران، این حزب واسطه انتقال کمک‌های مالی «سیاه» به اتحادیه‌های سوسیال دمکرات در فنلاند بود. یکی از بزرگترین مراکز مخابراتی برای حمله اتمی احتمالی به شوروی در سوئد مستقر بود. همچنین خارج از نظارت پارلمانی و تحت رهبری مستقیم رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد، آژانس محرمانه‌ای (IB) ایجاد شده بود که در ارتباط مستقیم و همکاری با سیا، موساد و سازمان جاسوسی آلمان غربی بود. دو روزنامه‌نگاری که وجود آن را برای اولین بار افشا کردند، بلافاصله بازداشت و زندانی شدند. همکاری حزب سوسیال دمکرات سوئد با «سیاه» در اواسط دهه هفتاد، در ارتباط با انقلاب پرتغال، یکبار دیگر علنی شد. این حزب علناً انقلاب پرتغال را به عنوان انقلاب کمونیستی محکوم کرد و فعالانه در کنار «ماریوسوارز» سوسیال دمکرات قرار گرفت. دولت سوئد و این حزب هیچگونه مخالفتی با استقرار ناوگان دریایی آمریکا در بیرون مرزهای آبی پرتغال، از خود نشان ندادند و زمانی که «سوارز» با همکاری «سیاه» موفق شد، تهدید علیه مالکیت خصوصی در پرتغال را از بین ببرد، تریکات حزب سوسیال دمکرات سوئد،

سریعاً مخابره شد. در حال حاضر، اقتصاد سوئد با بی سابقه ترین بحران تاریخ معاصر آن کشور رو به روست. تولید صنعتی کاهش یافته و نزدیک به یک پنجم مشاغل صنعتی از بین رفته اند. نرخ بالای ورشکستگی مؤسسات تولیدی، بحران عمیق سیستم بانکی کشور و ۱۴ درصد بیکاری، از ویژگی این بحران اقتصادی هستند. بنا به گزارشهای آماری دولت سوئد، دو درصد ثروتمندان آن کشور، ۶۲ درصد کل سهام در بازار بورس استکهلم را در اختیار دارند. ۲۵ درصد ثروت کشور متعلق به ۴۵۰ خانواده قدرتمند است که همه اهرمهای اقتصادی کشور را زیر نظر دارند. عدم تمایل دولت‌های سوسیال دمکرات سوئد در افزایش مالیات سرمایه‌داران و ضرورت مقابله با کنترل موازنه اقتصادی در کمترین زمان ممکن، به عنوان یکی از پیش شرط‌های عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، شرایط غیرقابل تحملی را به زحمتکشان جامعه نمونه تأمین اجتماعی تحمیل کرده است.

از حقایق فوق استنتاج‌های زیر را می‌توان به دست داد

۱- دولت تأمین اجتماعی از نظر سیاسی زائیده شرایط عینی ویژه‌ای بود که به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، دیگر وجود خارجی ندارند. در شرایطی جدید جهانی و در شرایطی که بدیل سوسیالیستی ضربات مهلک وارد آمده است، سوسیال دمکراسی و سرمایه‌داری دیگر دلیلی برای ابقاء دولت‌های تأمین اجتماعی ندیده و یوریش همه جانبه‌ای را برای پس گرفتن امتیازاتی که به ناچار طی ۶۰ سال گذشته بدان تن داده بود، آغاز کرده‌اند.

۲- از نظر اقتصادی، دولت‌های تأمین اجتماعی به طور عمده نتیجه سیاست صدور سرمایه و استثمار کارگران کشورهای جهان سوم بودند، سیاستی که به علت تضاد درونی تولید سرمایه‌داری، به ضد آن تبدیل شده است. صدور سرمایه به کشورهای جهان سوم، در حالی که سود شرکت‌های فراملیتی را به شکل نجومی افزایش داده، به بیکاری و بحران اقتصادی در کشورهای مادر انجامیده است.

۳- با توجه به رشد نیروهای مولده در ایران و جایگاه اقتصادی کشور ما در سیستم جهانی سرمایه‌داری و فقدان فراملیتی‌های ایران (!) به آسانی می‌توان دید که سازش طبقاتی در نهایت سازشی است با سرمایه جهانی. در زمینه سیاسی انعکاس این سازش را می‌توان در تبلیغات ضد کمونیستی پی گرفت!

ملاحظات در اسلام نوگرایان (۱)

علی میرفطروس

بی‌اعتقادی به باورهای مذهبی و گرایش نسل جوان (خصوصاً دانشجویان) به مطالعه آثار و اندیشه‌های ماتریالیستی و مارکسیستی ضمن این که روحانیون و شریعتمداران سنتی را هراسان ساخت، باعث شد تا رژیم شاه نیز با سانسور شدید مطبوعات و توقیف کتب «ضاله»، از انتشار آثار و تحقیقات علمی، ضداسلامی و مارکسیستی جلوگیری کند و از طرف دیگر با تأسیس دانشکده «معقول و منقول» و تشکیل «سپاه دین» به اشاعه خرافات مذهبی و تقویت و توسعه شبکه‌های دینی (مساجد، خانقاهها، امامزاده‌ها و...) کمک کرده و بدینوسیله پیوند تاریخی سلطنت و مذهب (خلافت و دیانت) را همچنان حفظ نماید. در چنین شرایط مساعدی است که عده‌ای از روشنفکران مسلمان نیز - با اخذ آراء و عقایدی از فلسفه مدرن (مارکسیسم، انگریستان‌الیسم و...) و ترکیب و تلفیق آنها با «اسلام سنتی» کوشیدند تا اسلام را از خطر جدی نجات دهند. بر این اساس است که آیت‌الله طباطبایی، مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی ضمن اعلام «حالت نیمه مرده و نیمه زنده دین و وضعیت بسیار خطرناک آن» و «علل گرایش جوانان به مادیگری» به ضرورت یک «نهضت پروتستانیسم اسلامی» و «احیای فکر دینی» و لزوم نوکردن مذهب شدیداً تأکید می‌کنند. مرحوم دکتر علی شریعتی کتاب «سیر تدریجی تحول قرآن» اثر مهندس بازرگان را کشفی، همسنگ کشف «اسحق نیوتن» می‌داند!! در این کتاب «وحي» بودن قرآن به همان اندازه بدیهی می‌نماید که علمی بودن طبیعت. (نگاه کنید به: شیعه یک حزب تمام، ص ۸۱ - م. ۷۱).

دکتر شریعتی دربارهٔ حالت خطرناک دین و رواج فلسفه‌ها و عقاید «بنیادکن» در این دوران تأکید می‌کند:

«با حمله‌های پیگیر و نیرومند امواج و حتی طوفانهای بنیادکن اعتقادی و اخلاقی و مکتبهای فکری و فلسفی این عصر - که از هر طرف بشدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم می‌آورد، احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری از اصول و اعتقادات خویش را از دست بدهیم و نسلیهای آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه‌ها (یعنی اعتقاد به باورهای اسلامی) نداشته باشند... خطر این است، خطری که همیشه حرفش را می‌زنیم این است... اگر محتوای اسلام را (که حقیقت ثابتی است) در ظرفهای بیانی و علمی مناسب با زمان خویش تجدید و مطرح نکنیم، ظرف و مظروف - هر دو - نابود می‌شوند» (امت و امامت - دکتر علی شریعتی - ص ۴۷۰ - ۴۷۱ م. آ ۲۶ + اسلام‌شناسی - ج ۲ - ص ۵۶ - ۵۷ م. آ ۱۷ + یاد و یادآوران - ص ۱۷۸ - م. آ ۷).

«لزوم نوکردن مذهب» در «ظرفهای بیانی و علمی مناسب»، نظریه پردازان «اسلام راستین» (خصوصاً دکتر شریعتی) را مجبور ساخت تا برای «هرچه علمی تر کردن اسلام» و مطبوع و مقبول ساختن آن در ذهن مخاطبان‌شان (عمدتاً جوانان و دانشجویان) از مفاهیم و واژه‌های فلسفی و سیاسی - اقتصادی مکاتب روز (خصوصاً مارکسیسم) استفاده کنند. آنها با استفاده از مفاهیم و مضامین مارکسیستی و جامعه‌شناسی مدرن (از جمله تضاد، دیالکتیک، طبقه، تاریخ، جامعه بی طبقه و...) و سوار کردن آنها بر مفاهیم قرآنی و اسلامی کوشیدند تا «اسلام» و «تشیع» را به عنوان عالیترین و علمی‌ترین مکتب فلسفی و سیاسی - اجتماعی تاریخ به جامعه در حال تحول ایران، معرفی نمایند و سرانجام نیز - باغرور - مدعی شوند که:

«این ما نیستیم که تازه این حرفها را از مارکسیستها گرفته باشیم، این مارکسیستها هستند که این حرفها را تازه از اسلام و مذهب (شیعه) گرفته‌اند» (جهت‌گیری طبقاتی در اسلام - دکتر شریعتی - ص ۲ و ۳).

در بررسی آراء و عقاید متفکران اسلام معاصر از آیت‌الله خمینی، طباطبایی و مطهری تا دکتر علی شریعتی آیا می‌توان همه آنها را در یک «دسته» و «ردیف» قرار داد و به عنوان «نظریه پردازان اسلام راستین»، عقاید همه آنان را - یکجا - به بررسی گرفت؟

جواب این سؤال - کاملاً - می‌تواند مثبت باشد، زیرا که شالوده نظری و جوهر فکری همه این متفکران - خصوصاً دربارهٔ «اصالت اسلام» - به عنوان یک «حقیقت برتر» و نیز در مورد آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی - یکی است. همه این متفکران، حکومت صدر اسلام و «اسلام ناب محمد و علی» را به عنوان «اسلام

راستین» شناخته و «بازگشت به اسلام اولیه» که به قول «دکتر شریعتی» چهارده قرن از آن دور شده‌اند را مقصد و مقصود همه اعتقادات و مبارزات سیاسی - فرهنگی خود قرار داده‌اند. (نگاه کنید به: پیرامون انقلاب اسلامی - آیت‌الله مطهری - ص ۴۰ - ۴۱ + امت و امامت - دکتر علی شریعتی - ص ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۷۲ - م. ۲۹۶ + چه باید کرد؟ ص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۴ - م. ۲۰ آ + لویح شیخ فضل‌الله نوری - ص ۵۰ و ۵۲ و ۵۵ + ولایت فقیه - آیت‌الله خمینی - ص ۱۰ و ۳۲ و ۵۲ - ۵۳). بنابراین: اختلاف موجود بین «اسلام خمینی» و «اسلام مطهری» با «اسلام شریعتی» در چیست؟ و این اختلافها و افتراقها را چگونه می‌توان توضیح داد؟ پاسخ به این سؤالات را می‌توان در آراء و آثار خود متفکران «اسلام راستین» یافت. مثلاً «دکتر علی شریعتی» (نظریه پرداز اسلامی راستین) درباره ماهیت اختلاف خویش با روحانیون سنتی و «آخوند»های حوزه علمیه قم - به روشنی - تصریح می‌کند:

« اختلاف من با او (آخوند سنتی) اختلاف پسر و پدری است در داخل یک خانواده... بنابراین کماکان انتقاد و پیشنهاد می‌کنم، اما در برابر بیگانه (یعنی: غیراسلامی‌ها، غیرمذهبی‌ها، کافر‌ها و کمونیستها) تسلیم محض آنها (ملاها) هستم... من در طول این مدتی که می‌توانستم - در هر سطحی - چه در اروپا و چه در اینجا، کارکنم، حرف بزنم و خدمتی انجام دهم، همیشه قویترین، مؤمنانه‌ترین و متعصبانه‌ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی کرده‌ام. دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی (یعنی حوزه علمیه قم) و وظیفه هر مسلمان مؤمن است... بزرگترین پایگاهی که می‌توان امیدوار آن بود که توده‌های ما را آگاه کند، اسلام راستینی را به آنان ارائه دهد و در احیاء روح اسلام عامل نیرومند و مقتدری باشد همین پایگاه «طلبه» و «حوزه» و حجره‌های تنگ و تاریک است. تذکار این مطلب نه به خاطر «مصلحت» است چرا که خدا و خلق خدا می‌دانند که تاکنون دروغی را به خاطر «مصلحت» نگفته‌ام و نخواهم گفت» (اسلام شناسی - ج ۳ - ص ۱۴ و ۱۵ و م. ۱۸ آ + قاسطین - مارقین - ناکین - ص ۳۷۲ - ۳۷۴ - م. ۲۹ آ).

بنابراین: ما معتقدیم که افتراق و اختلاف اسلام شریعتی، با اسلام خمینی، طباطبایی و مطهری یک اختلاف «ریشه‌ای» و «جوهری» نیست بلکه اختلاف در «شکل» بیان - یا بقول «دکتر شریعتی»: اختلاف در ظرفهای یابی، شکل و شیوه و نوع کوشش در احیاء و نشر حقایق ثابت و لاینغیر اسلامی و شیعی می‌باشد. (یاد و یادآوران - ص ۱۷۸ - م. ۷ آ). اختلاف اسلام شریعتی با اسلام آیت‌الله خمینی، طباطبایی و مطهری در «شکل» استفاده از اهرم مذهب، در «شکل» استفاده از جهالت توده‌ها، در «شکل» ادغام «دین و دولت» در حاکمیت سیاسی می‌باشد. یکی خواستار «ولایت فقیه ملاها»ست و دیگری (در نهایت) خواستار «ولایت فقیه مکلاها». اختلاف آنان در چگونگی توجیه، پیوند و اعمال سرشت ضد دموکراتیک اسلام (خصوصاً شیعه) در جامعه می‌باشد. به عبارت روشتر: برای پیشبرد این سرشت ضد دموکراتیک، «اسلام خمینی و مطهری» تنها به شمشیر و شکنجه و شلاق تکیه می‌کند و اسلام شریعتی به شلاق و شیرینی. بدین ترتیب: به نظر ما جدایی و تفکیک نظریه پردازان «اسلام راستین» (از آیت‌الله خمینی و مطهری تا دکتر شریعتی) تنها یک جدایی و تفکیک «صوری» و «مکانیکی» می‌باشد. برای درک «ریشه مشترک و جوهر یگانه» اندیشه این نظریه پردازان نباید فریفته یا مرعوب اصطلاحات شبه «علمی»، «انقلابی»، «مارکسیستی» و یا فقهی آنان شد، بلکه با بردباری و شکیبایی باید «ریشه مشترک» و «جوهر یگانه» اندیشه‌های آنان را شناخت. بررسی آراء و عقاید نظریه پردازان «اسلام راستین» به ما نشان خواهد داد که جوهر واقعی و ماهیت مشترک افکار همه رهبران و متفکران «اسلام راستین» (از خمینی، طباطبایی و مطهری تا دکتر شریعتی) در سه اصل زیر خلاصه می‌شود:

- ۱- جوهر ضد مارکسیستی و ضد کمونیستی (در مفهوم فلسفی و سیاسی آن).
 - ۲- خصلت «ضد غربی» (ضدیت با مظاهر تمدن غرب و نفی فلسفه سیاسی، آزادی و دموکراسی غربی).
 - ۳- ارائه نوعی «ولایت فقیه» و استقرار یک دیکتاتوری «توتالیتر» در عرصه حاکمیت سیاسی.
- در اینجا ما به موارد ۱ و ۲ اشاره و سپس بیشتر به مورد ۳ توجه و تأکید می‌کنیم.

۱- جوهر ضد مارکسیستی و ضد کمونیستی

به دنبال اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه (بنیم ۴۲) و رشد طبقه متوسط شهری در عرصه مناسبات اقتصادی - اجتماعی، این طبقه نوین بنابر سرشت طبقاتی خود، جهان بینی و دیدگاههای نوینی را در برخورد با طبیعت و انسان طلب می‌کرد که نمی‌توانست آن را در تعالیم اخلاقی و اجتماعی «اسلام سنتی» پیدا نماید. گسترش دانشگاهها و مراکز عالی آموزشی، ورود و رونق تکنولوژی و دانش مدرن، انتشار عقاید و آراء متفکران اروپایی و فروریختن بسیاری از «دگم»ها و باورهای مذهبی، ضمن این که موقعیت اجتماعی و سلطه دیرپای روحانیون سنتی را با خطر جدی رو به رو ساخت، باعث شد تا نسل جوان (خصوصاً روشنفکران و دانشجویان) به مطالعه آثار مارکسیستی و ماتریالیستی جلب و جذب شوند. این جریان - که در طول سالهای پس از دیکتاتوری «رضاشاه» (۱۳۲۰ - ۱۳۳۲) و در نتیجه پیدایش نوعی «تعادل سیاسی» و آزادی احزاب، سندیکاها و سازمانهای چپ بسیار نیرومند بود - پس از سرکوبهای پلیسی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ - با فرم ارضی - اجتماعی شاه و علی‌رغم سانسور و سرکوب پلیسی - بار دیگر - خود را نشان می‌داد. مرحوم «دکتر علی شریعتی» در همین دوران - ضمن «بازگشت به خویش» تاریخی خود (یعنی اسلام) یادآور می‌شود:

« به طور کلی مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه و از دو سوی مختلف، آنچه را که «شخصیت وجودی» یا «خویش

تاریخی» ملتها می‌نامیم، مورد هجوم قرار دادند» (بازگشت به خویش - ص ۸۵).

همه این روندها و رویدادها باعث شد تا از یک طرف رژیم شاه - برای مبارزه با «خطر کمونیسم» ضمن اجرای شدید قانون ۱۳۱۰ (معروف به قانون سیاه رضاشاهی) و با تشکیل «سپاه دین»، به تقویت اسلام، روحانیون و شریعتمداران و توسعه مساجد و دیگر مراکز مذهبی بپردازد، و از طرف دیگر موجب گردیدند تا متفکران و روشنفکران اسلامی از «حوزه»ها و «حجره»های خویش بیرون آمده، با استفاده از متون و منابع دست دهم (مثل «اصول مقدماتی فلسفه» که داشتن یا خواندن آن برای جوانان و دانشجویان، سالها زندان و شکنجه به همراه داشت) به اصطلاح به «نقد مارکسیسم» و «نفی ماتریالیسم» بپردازند. انجمنهای اسلامی کانون نشر حقایق اسلامی (به سرپرستی محمدتقی شریعتی)، «حسینیه ارشاد» (به سرپرستی مرتضی مطهری و بعد - دکتر علی شریعتی) - اساساً - در جهت مبارزه با ماتریالیسم و مارکسیسم فعالیت می‌کردند و لذا - تا مدت‌ها - فعالیتهای آنها با نظر «مساعد» رژیم شاه همراه بود. مرحوم محمدتقی شریعتی - به درستی - یادآور می‌شود که:

« مبارزه ما در «کانون نشر حقایق اسلامی» در سه جهت صورت می‌گرفت، به عبارت دیگر: ما به سه طریق مبارزه می‌کردیم:

نخستین مرحله: در جریان این مرحله از مبارزات در عین این که می‌کوشیدیم بی‌پایگی مکتب کمونیسم و مارکسیسم را نشان بدهیم، در برابر، از اسلام سخن می‌گفتیم و ارزشهای اسلام را مطرح می‌کردیم « (ویژه‌نامه استاد محمدتقی شریعتی - ضمیمه نشریه ارشاد - شماره ۳۱ - ۳۳ - خرداد ۶۶، ص ۳).

در «جهاد مقدس» علیه مارکسیسم - بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ - کتابها و رسالات فراوانی انتشار یافت و تنی چند از متفکران و مؤلفان اسلامی در این «جهاد مقدس» حتی جوایز کتابخانه سلطنتی را نصیب خود ساختند. (از جمله کتاب فیلسوف و فیلسوف‌نماها - آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی - برنده جایزه کتابخانه سلطنتی - سال ۳۹).

۲- خصلت «ضد غربی»

گفتیم که: اسلام و حکومت اسلامی - اساساً یک نظام «ایدئولوژیک» است. در این نظام، انسانها تنها با ارزشهای «ایدئولوژیک» ارزیابی و داور می‌شوند: اعتقاد به مذهب - به عنوان «یک استراتژیک و یک ایمان» و عقیده به «قرآن» به عنوان کلام آخر - همه ارزشهای انسانی و اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. بنابراین: «اصالت اسلام» به عنوان یک «حقیقت برتر» انحصارگرایی، خودبینی و تمام خواهی، جوهر ذاتی چنین نظام و تفکری است. برخورد متفکرین و روشنفکران مسلمان با «غرب» و «تمدن غربی» نیز از خصلت «خودخواه» و «خودگرا»ی نظام اسلامی بر می‌خیزد. همه نظریه پردازان «اسلام راستین» (خصوصاً مرحوم دکتر شریعتی) آنجا که مدنیت، آزادی، دموکراسی و دیگر ارزشهای اجتماعی - سیاسی «غرب» مطرح است یا به «انکار» می‌پردازند و یا به «اقتباس» و «استلام» (یعنی اسلامی کردن مفاهیم و مقوله‌های فلسفی، سیاسی و اقتصادی غرب) دست می‌یازند. نخستین نظریه مدون نظریه پردازان «اسلام راستین» - درباره غرب - را باید در کتاب «غریز دگی» (جلال آل احمد) جستجو کرد. این کتاب، در حقیقت «مانیفست» روشنفکران اسلامی ایران در برخورد با تمدن و فرهنگ «غرب» است. «آل احمد» - پس از سرگشتگیها و آشفته‌گیهای سیاسی - فلسفی، سرانجام به «تفکر اسلامی» بازگشت و در ادامه این «بازگشت به خویش» از «ناکجا آباد» یک جامعه بدوی سر درآورد که اصلی‌ترین وسیله تولید آن «خیش» و گاوآهن بود. از این روست که می‌گوید:

«آنوقت غریز دگی ایجاب می‌کند که همین روستا را با همین شرایط بیندازیم زیر لگد تراکتورهای جور واجور... و این تراکتورها چه می‌کند؟ همه مرزها و سازمانهای اجدادی (یعنی سنتی) را به هم می‌زند و...» (غریز دگی، ص ۹۲، کلمه داخل پرانتز از ماست).

«جلال آل احمد» به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی «(غریز دگی ص ۷۸) در سراسر کتابش کوشید تا «عقل ستیزی» خود را در لافاه «غرب ستیزی» و دشنام به روشنفکران غیر مذهبی (به عنوان غریز دگان) پوشاند و از این طریق ضرورت «بازگشت به خویش» (یعنی بازگشت به فرهنگ تشیع) را در جامعه در حال تحول ایران، توجیه و تبلیغ نماید. (نگاه کنید به کارنامه سه ساله - ص ۱۶۶ - ۱۶۷). با چنین برداشتی از «غرب» و «غریز دگی» است که نظریه پرداز «اسلام راستین» (مرحوم دکتر شریعتی) کوشش می‌کند تا «نسل ما را از آن خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر «تمدن غرب» رهایی بخشد (شبهه - ص ۳۵ و ۱۲۹ - م. ۷۰). «دکتر شریعتی» - برخلاف اکثر نظریه پردازان «اسلام راستین» در طول سالهای ۱۹۶۰ (در اوج جنبش دانشجویی و روشنفکری فرانسه) تحصیلات عالی خویش را در دانشگاههای پاریس به اتمام رسانید و بنابراین طبیعی بود که وی درک عینی‌تر و روشن‌تری از فرهنگ و تمدن غرب (خصوصاً فرانسه) داشته باشد. اما او - متأسفانه - بدان یک «آخوند» که - به هر حال - از «حجره قدیمی و سنتی خویش» بیرون آمده در اولین برخورد با «غرب» و ارزشهای علمی، عقلی و مادی آن، واکنشی «ارتجاعی» ابراز می‌کند. «دکتر شریعتی» به عنوان یک مسلمان عمیقاً مؤمن و معتقد، براساس «دگم»های ایمانی و اصول اعتقادی خویش - که به عقیده او «حقیقتی ثابت و لایتغیر است» (شبهه - ص ۱۷۸ - م. ۷۰) با «پیشداوری» - که ریشه در تعصب اسلامی او دارد - به داور «ارزشهای عقلی، مادی و فردی «غرب» می‌پردازد و می‌نویسد:

«برای مصونیت از میکرب غریز دگی... و برای نیرومند شدن در برابر هجوم ارزشهای عقلی، مادی و فردی غرب، خود را با حکایات «مثنوی» (مولانا) واکبه کردم». (اسلام شناسی - جلد ۲ - ص ۱۴۷ و ۱۴۸ - م. ۷۰).

این «پرهیز» یا «واکنش‌های فرهنگی» از این اعتقاد اساسی «دکتر علی شریعتی» ناشی می‌شود که:

«نهضت شبهه غربی (یا غریز دگی) - همچون طوفانی وزیدن گرفت و برج و باروی «تعصب» را - که بزرگترین و قویترین حفاظهای وجود ملتها و فرهنگها بود، فرو ریخت و راه برای نفوذ غربی و ویرانی ارزشهای تاریخی و سنتی و اخلاقی ملتها شرقی باز شد و مردم ما - در برابر آن - بی دفاع ماندند» (همان کتاب، ص ۸۵، تأکید از ماست).

برای «آیت‌الله طباطبایی» و «آیت‌الله مطهری» و دیگر نظریه پردازان «اسلام راستین» نیز فرهنگ و تمدن غربی مقوله‌ای «فاسد»، «گمراه کننده» و «ضد اخلاقی» است. آنها، آزادی و مدنیت «غرب» را تنها در «روابط جنسی»، «آزادی شهوات»، «آزادی همجنس بازی» و «مجالس شب نشینی و رقص» خلاصه کرده و نتیجه می‌گیرند که: «جامعه تمدن امروزی (یعنی غرب) جامعه‌ای است منحط، فاسد و متعفن» و از این رو: بر اخلاقیات و ارزشهای اسلامی تأکید می‌کنند (نگاه کنید به: روابط اجتماعی در اسلام - ص ۳۰ + پیرامون انقلاب اسلامی - ص ۱۰۳ و ۱۰۴ + مسئله حجاب - ص ۲۲۴ - ۲۴۵).

«چپ نو» کدام وظیفه ایدئولوژیک و سازمانی را دارد؟

آدام شاف - «دفاتر مارکسیستی» ارگان تئوریک حزب کمونیست آلمان

هدف من اثبات ضرورت حضور یک «چپ نو» در شرایط فعلی اجتماعی است. البته این ضرورت از جوانب مختلف مطرح می‌شود، اما طرح کنندگان آن درک‌های متفاوتی درباره آن دارند. از جمله این که، چه چیز در این خواست باید «نو» باشد این خواست ماهیت سیاسی دارد و همانند هر ایده سیاسی، وقتی از مرحله بازی سیاسی Spekulation فراتر می‌رود، تغییرات واقعی در جامعه را بیان می‌کند... برای اثبات ضرورت تغییرات انقلابی در جامعه - در سطح جهانی - باید به سه پرسش پاسخ داد:

۱- تغییرات انقلابی شرایط اجتماعی که تدقیق ایدئولوژیک آنها ضرورت دارد، کدامند؟

۲- چرا وجود یک نیروی سیاسی جدید، که من آن را «چپ نو» می‌نامم، برای تحقق بخشیدن به این وظیفه ضروری است؟

۳- کدام اشکال [سازمانی] را باید چپ نو بپذیرد، و چه اقداماتی را برای دسترسی به این هدف انجام دهد؟

۱- دومین انقلاب صنعتی و مرگ سرمایه‌داری

ابتدا باید به این نکته اعتراف کرد، که نتایج حاصله از دومین انقلاب صنعتی برای افکار عمومی هنوز شناخته شده نیست، اما جالب است که همین افکار عمومی شاهد مرگ تدریجی سرمایه‌داری براساس پیشرفت انقلاب صنعتی است و تحت فشار بی‌آمدهای آن قرار دارد! ... در واقع، اوضاع چنین است: مرگ تدریجی کار، برای آنان که با شرایط انقلاب صنعتی فعلی و نتایج اجتماعی ناشی از آن، از جمله در حیطه کار انسان، آشنایی دارند، امر روشنی است، که در ارتباط است با مرگ تدریجی سرمایه‌داری. به طور ساده: بدون کار انسان در شکل سنتی سرمایه‌داری، یعنی به عنوان کالای قابل خرید (۱) در بازار، سرمایه‌داری هم نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

اقتصاد سرمایه‌داری تنها بر پایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید محدود نمی‌شود، بلکه بر پایه نیروی کار «آزاد» در بازار نیز تعریف می‌شود. سرمایه‌دار این نیرو را طبق قوانین بازار سرمایه‌داری خریده و به سود، یا به نقل از کاپیتال مارکس، به ارزش اضافه تبدیل می‌کند، به این نکته، یعنی وجود نیروی کار آزاد در جامعه، به عنوان شرط وجودی سرمایه‌داری، اغلب بجز توسط برخی اقتصاددانان مارکسیست، توجه کافی نمی‌شود. این در حالی که مرگ کار به صورت سنتی آن در سیستم سرمایه‌داری، به طور اتوماتیک به مرگ سرمایه‌داری نیز می‌انجامد (۲)

آیا مرگ تدریجی کار در حال حاضر نشانه‌ای قابل اثبات است؟ آری! ... این نتیجه ساده سومین انقلاب قرن هیجدهم و یا حاصل دومین انقلاب صنعتی است ... که نتایج آن نیز تنها به تغییرات علمی - فنی محدود نمی‌شود. (انقلاب اول کار بدنی را کاهش داد، انقلاب دوران کنونی نیز همین نتیجه را به اشکال متفاوت تر، در بخش کار فکری همراه دارد) ... انقلاب صنعتی به دنبال خود تغییرات انقلابی جامعه را باعث شد. تشدید بیکاری دوران اخیر نیز، سرانجام به تغییر کل جامعه متمدن (و نه تنها تغییرات اقتصادی) خواهد انجامید ... استیوهای علمی سرمایه‌داری، تغییرات اجتماعی را به رسمیت شناخته‌اند، اما هنوز هم تمام حقیقت را نمی‌پذیرند. آنها برخی اوقات به دلایل پوپولیستی، این مسئله عمده را از نظر دور می‌دارند، که بی‌آمد این تحولات، نظم سیاسی جامعه را هم اجباراً باید تغییر دهد؛ حتی از این هم بالاتر، کل تمدن فعلی نیز باید تغییر کند. بدون درک این امر، انسان در بن‌بست قرار دارد. این پیشنهاد که برای مبارزه با تشدید بیکاری ساختاری باید زمان کار را کوتاه ساخت، تا کار اضافی بین بیکاران تقسیم شود، اقدامی است موقت، که مشکل اساسی را حل نمی‌کند و تنها برای مدتی بحران را تخفیف می‌دهد؛ اما به هر حال باید از این نوع اقدامات و از جمله از خواست سندیکاهای در این مورد پشتیبانی کرد. همچنین پیشنهاد دیگری که بسیار ریشه‌ای تر هم هست، یعنی تضمین یک حداقل حقوق [بلاعرض] برای شهروندان بدون آن که کاری در مقابل آن انجام شده باشد، اقدامی که جامعه ارزیابی تحقق بخشیدن به آن را آغاز کرده بود راه حل نهایی نیست. این اقدام البته شایسته تمجید است، زمانی که حفظ منافع بیکاران برای مدت زمان کوتاهی در نظر گرفته شود، اما مسئله واقعی را نمی‌تواند حل کند، زیرا ثروتمندترین جامعه هم قادر نخواهد بود، چنین باری را وقتی ابعاد وسیع به خود می‌گیرد. برای همیشه به دوش بکشد. چنین «راه حلی» از نظر اجتماعی، بویژه برای جوانان مضر است و در طولانی مدت نابودی روحیه انسانی را به همراه می‌آورد. این امر، نابودی اخلاقی اجتماعی را به همراه می‌آورد، از ترس از تغییر [انقلابی] ساختارهای فعلی، با ترویج چنین روحیه‌ای که ناشی از راه حل‌های موقت سرمایه‌داری است، باید با جایگزین کردن کار پذیرفته شده اجتماعی که کارکرد آن توسط اجتماع پرداخت می‌شود، مقابله کرد. البته این تحولی بغرنج و طولانی است. در این تحول به اقتصادی دستجمعی، لاقدر در بخشهایی که به طور اجتماعی برنامه‌ریزی شده باشد، نیاز است، زیرا بدون تقسیم درآمد اجتماعی نمی‌توان به وظایفی که در برابر ما جمع شده‌اند پاسخ داد. آنچه گفته شد تصورات «چپ» نیست، محققین غربی نیز واقعیت را همین‌گونه می‌بینند.

همه آنهایی که با بغرنجی‌های فعلی اجتماعی آشنا هستند، بلافاصله متوجه می‌شوند که آن تحولی که مورد نظر ماست، یک تحول خود به خودی نیست، که بدون عمل [آگاهانه] انسان و به صورت سرنوشتی [جبری] انجام شود. این روند حتماً بر پایه دمکراتیک عملی نخواهد شد و به سوسیالیسم خواهد انجامید. در شرایط فعلی البته این خطر وجود دارد، که یک دیکتاتوری پوپولاریستی نیز مدعی چنین تحولی شود، ادعایی که می‌تواند یکی از اشکال فاشیسم را برقرار سازد. سرانجام این تحول بستگی کامل ندارد به سطح آگاهی سیاسی انسان، یعنی بازیگران اصلی این روند بزرگ. و این موضع در تحلیل نهایی در نظرات ایدئولوژیک آنان تبلور خواهد یافت. در اینجا است که نیروی چپ به عنوان نماینده ترقیخواه جامعه بشری، ایفای نقش خود را به عهده می‌گیرد. وظیفه او عملی ساختن این تحول است. بر این اساس است که «چپ نو» هویت می‌یابد و ما باید بدان بندیشیم.

۲- چپ نو

نیروی چپ، پیوسته هم اشکال سازمانی و هم محتوای مشخص خواست‌های خود را به شرایط جدید انطباق داده است ... در مورد جنبش کمونیستی این تر برای همه فعالین آن امری روشن است. آخرین نمونه این امر فروپاشی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای شرق اروپا است ... این کوشش بزرگ تاریخی برای ما بویژه این آموزش را باقی گذاشته است، که بازگشت به چنین سیستمی غیرممکن است، و آن که سوسیالیسم باید از راه‌های جدیدی تحقق یابد، بدون آن که ما از تجارب مثبت گذشته آن صرف‌نظر کنیم. آخرین نتیجه‌گیری را من بویژه از این رو برجسته می‌سازم، زیرا انتقادات نفی‌کننده علیه سوسیالیسم (که نزد ما در لهستان هم) اغلب شنیده می‌شود، نه تنها نادرست، بلکه مضر است. به مراتب بغرنج‌تر، بحران جنبش سوسیالیستی (سوسیال دمکراتیک) است. این بحران به آنچنان واقعیتی تبدیل شده است که انسان به حق این پرسش را می‌تواند مطرح سازد، که آیا این جنبش اصلاً دیگر یک جنبش سوسیالیستی است (البته ما به محتوا و نام آن می‌اندیشیم). من شخصاً در این مورد بسختی مشکوکم، اگر چه در درون این جنبش موارد استثناء هم وجود دارد، از جمله در سیمای فراکسیون چپ در برخی از این ساختارها که تنها در نامشان سوسیالیستی هستند. مسئله از این قرار است که پس از پایان جنگ [جهانی دوم] به علت رشد «نامرئی» خواستهای اجتماعی، یک گرایش به راست چشمگیر در صحنه چپ بوجود آمد: احزاب بزرگ کمونیستی به طور کلی از پرگویی انقلابی صرف‌نظر کرده و جای چپ‌های سوسیالیست قبل از جنگ را پر کردند؛ اینها به توبه خود جای احزاب لیبرال را گرفتند و آنها را عملاً از صحنه سیاسی بیرون راندند. همانطور که گفته شد، این نتیجه روندهای عمیق تغییرات اجتماعی بعد از جنگ بود؛ به این روندها یک نکته دیگر هم اضافه شد و آن کوشش برای محدود ساختن نفوذ احزاب کمونیستی بود. صدمات وارد آمده به جنبش کمونیستی می‌بایستی به طور طبیعی در صفوف احزاب سوسیالیستی لاقدر یک احساس خشنودی ایجاد کند، اگر هم سرور و شادی را در بین آنان ایجاد نمی‌کرد. هورا، ما برنده شده‌ایم!! من

کارزار برای دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در کشور را گسترش دهیم

منبع اصلی از نشریه «پشتاز» (ارگان اتحاد چپ دمکراتیک ایران)

حکومت جمهوری اسلامی ایران با تداوم نقض حقوق بشر در کشور، همچنان تعداد زیادی از زندانیان سیاسی و عقیدتی را در زندان و اسارت نگه داشته است. جرم سیاسی، جرمی است ناشی از فکر و عقیده سیاسی که علیه حکومت و نظام ساختار سیاسی کشور صورت پذیرد و زندانی سیاسی کسی است که به خاطر مخالفت با حکومت و عوامل حکومتی و در مبارزه برای تغییر ساختار حکومتی و نظم سیاسی کشور دستگیر و زندانی شده باشد.

اسامی برخی از زندانیان سیاسی و عقیدتی کشور در زندانهای اوین و گومردشت کرج، نوع اتهام، زمان دستگیری، مدت محکومیت صادره از آخرین دادگاه و محل فعلی گذراندن حبس آنها، در اختیار هموطنان و نیروهای مبارز قرار می‌گیرد:

| نام و نام خانوادگی | نوع اتهام | زمان دستگیری | مدت محکومیت | محل گذراندن حبس |
|---------------------------|--|-----------------------------------|-------------|---------------------------------|
| نورالدین کیانوری | رهبری حزب توده ایران | بهمن ۱۳۶۱ | | درحال مرخصی وصل به آزادی |
| علی توسلی | از کادرهای سابق سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) | رپوده شده از ترکیه ۱۳۷۴ | مفقودالاثرا | |
| نصرالله (همايون) میرسعیدی | رهبری یک گروه چپ مستقل مسلح | ۱۳۷۰ | ۱۵ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| حمید میرسعیدی | عضو یک گروه چپ مستقل مسلح | ۱۳۷۰ | ۱۰ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| عبدالکریم خضروی | « « « | ۱۳۷۰ | ۱۰ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| فرید فرهادیان | « « « | ۱۳۶۸ | ۱۰ سال | اوین - سالن ۱ |
| فرج سرکوهی | « « « | ۱۳۷۵ | | کمیته توحید (مشترک سابق) |
| پروین اردلان | « « « | ۱۳۷۵ | | کمیته «توحید» |
| بهنام میثاقی | بهایمی بودن | ۱۳۶۷ | اعدام | اوین سال ۲ بند «آموزشگاه» |
| کیوان خلیج‌آبادی | بهایمی بودن | ۱۳۶۷ | اعدام | اوین سال ۲ بند «آموزشگاه» |
| محسن احمدی | « « « | ۱۳۷۴ | ۱۵ سال | اوین |
| حسن ظریف ناظریان | قصد خروج از مرز برای پیوستن به مجاهدین خلق ایران | بهمن ۱۳۷۵ دوبار دستگیری | | کمیته «توحید» |
| حسن اشرفیان | « « « | بهمن ۱۳۷۵ دوبار دستگیری | | کمیته «توحید» |
| مجید صاحب جمع | همکاری با سازمان مجاهدین خلق ایران یا قصد خروج از کشور برای پیوستن به آن | ۱۳۶۱ (سه بار) دادگاهی شده است) | ابد | اوین سالن هنرها |
| سیداسدالله نبوی | « « « | ۱۳۶۴ | ۱۵ سال | اوین سالن هنر |
| علی صارمی | « « « | ۱۳۶۸ | ۱۰ سال | اوین سالن هنر |
| علی زارعی | « « « | ۱۳۶۹ | ۱۰ سال | اوین سالن هنر |
| فریبرز محمودی | « « « | ۱۳۷۱ | ابد | اوین سالن هنر |
| جهانسوز محمودی | « « « | ۱۳۷۱ | ۱۸ سال | اوین سالن هنر |
| مجتبی حسینی | « « « | ۱۳۶۹ | ۱۲ سال | اوین سالن هنر |
| حسن صادقیان | « « « | ۱۳۶۲ دو بار دادگاهی شده | ۱۵ سال | اوین سالن هنر |
| اسکندر حیدری | « « « | ۱۳۷۰ | ۱۰ سال | اوین سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| صادق علی سیستانی | « « « | ۱۳۷۱ | ابد | اوین سالن ۱ بند «آموزشگاه» |

| نام و نام خانوادگی | نوع اتهام | زمان دستگیری | مدت محکومیت | محل گذراندن |
|------------------------|-----------|---------------------------|-------------|---------------------------------|
| حسین حیدری | " " " | ۱۳۷۲ | ابد | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| ایرج باوری | " " " | ۱۳۷۰-۷۱ | ابد | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| حسین سلیمی | " " " | ۱۳۷۱ | ابد | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| عباس علی پور | " " " | ۱۳۶۹ | ۱۲ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| فرشاد عزیززاده | " " " | ۱۳۶۸ | ۱۰ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| غلامرضا میرزایی | " " " | ۱۳۶۴ دوبار دادگاهی شده | ۲۰ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| مهندس بهرام جعفری | " " " | ۱۳۶۷ | ۱۵ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| محمود دلتواز | " " " | ۱۳۶۰ | ۱۷ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| اصغر مزجی | " " " | ۱۳۶۷-۶۸ | ۱۵ سال | اوین - سالن ۱ بند «آموزشگاه» |
| منوچهر شهبازی | " " " | ۱۳۷۱ | ۱۰ سال | اوین - سالن ۲ بند «آموزشگاه» |
| رحیم یوسفوند | " " " | ۱۳۶۹ | ۱۲ سال | اوین - سالن ۲ بند «آموزشگاه» |
| غلامرضا توسکی | " " " | ۱۳۷۰-۷۱ | ۱۵ سال | اوین - سالن ۲ بند «آموزشگاه» |
| سیامک علی محمدی مردانی | " " " | ۱۳۶۹ | ۱۵ سال | اوین - سالن ۳ بند «آموزشگاه» |
| محمد کریمی | " " " | ۱۳۷۰-۷۱ | | |
| نادر اکبری | " " " | ۱۳۷۰ | | |
| داود سلیمانی اشرفی | " " " | ۱۳۷۲ | ۱۵ سال | زندانب گوهردشت کرج |
| وحید چیتگری | " " " | ۱۳۷۱ | ۱۵ سال | زندانب گوهردشت کرج |
| علیرضا شریعت پناهی | " " " | ۱۳۷۱ سه بار دستگیری | ۱۷ سال | زندانب گوهردشت کرج |
| فرشید ثمری | " " " | ۱۳۷۱ | ۵ سال | زندانب گوهردشت کرج |
| علیرضا زارع | " " " | | | زندانب گوهردشت کرج |
| فرشید بی رنگی مسنع | " " " | | | زندانب گوهردشت کرج |

ما از همه سازمانها، نیروها و شخصیت‌های آزادیخواه، مترقی و انساندوست میهن می‌خواهیم تا با تمام امکانات و توان خود، مبارزه در جهت دفاع از کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی کشور را گسترش دهند.

